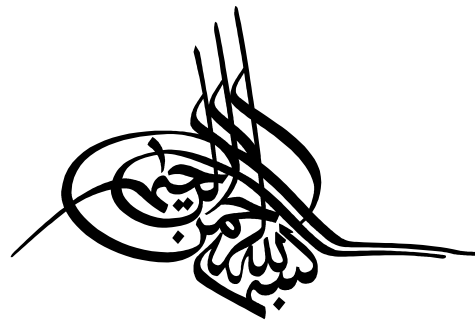




حوزه های تخصصی جامعه شناسی و جامعه شناسی ایران
پاسخ تشریحی ۱۱ سال سؤالات کنکور دکتری جامعه شناسی
دانشگاه آزاد اسلامی

مجموعه جامعه شناسی

مؤلف: دکتر رضا محصومی راد

عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان

آمادگی آزمون دکتری

معصومی راد، رضا

پاسخ تشریحی ۱۱ سال سوالات کنکور حوزه‌های تخصصی جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی ایران/ رضا معصومی راد

مشاوران صعود ماهان: ۱۳۹۸

۱۱۲ ص: جدول، نمودار (آمادگی آزمون دکتری جامعه‌شناسی)

ISBN: 978-600-458-900-0

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

فارسی - چاپ اول

۱- پاسخ تشریحی ۱۱ سال سوالات کنکور حوزه‌های تخصصی جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی ایران

رضا معصومی راد

ج - عنوان

کتابخانه ملی ایران

۲۵۸۴۶۵۳

انتشارات مشاوران صعود ماهان



موسسه آموزش عالی آزاد



- ☐ نام کتاب: پاسخ تشریحی ۱۱ سال سوالات کنکور حوزه‌های تخصصی جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی ایران
- ☐ مولف: دکتر رضا معصومی راد
- ☐ مسئول تولید: سمیه بیگی
- ☐ مدیر اجرایی: سید مهیار پویش
- ☐ ناشر: مشاوران صعود ماهان
- ☐ نوبت و تاریخ چاپ: اول/ ۱۳۹۸
- ☐ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- ☐ قیمت: ۴۷۰/۰۰۰ ریال
- ☐ شابک: ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۹۰۰-۰

انتشارات مشاوران صعود ماهان: تهران - خیابان ولیعصر، بالاتر از تقاطع ولیعصر مطهری، پلاک ۲۵۵۰

تلفن: ۸۸۱۰۰۱۱۳ و ۸۸۴۰۱۳۱۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می‌باشد. و هرگونه اقتباس و

کپی‌برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد.

نام خدا

ایمان دارم که هر تغییر و تحول بزرگی در مسیر زندگی بدون تحول معرفت و نگرش میسر نخواهد بود. پس بیایید با اندیشه توکل، تفکر، تلاش و تحمل در توسعه دنیای فکریمان برای نیل به آرامش و آسایش توأمان اولین گام را برداریم. چون همگی یقین داریم دانایی، توانایی می آورد.

شاد باشید و دلی را شاد کنید

برادران سیاری

آزمون کنکور دکتری جامعه‌شناسی، یکی از دشوارترین و چالش‌انگیزترین سنجش‌هایی است که به دلیل ظرفیت بسیار محدود پذیرش دانشجو در دانشگاه‌های ایران، استقلال دانشگاه‌ها در بررسی سوابق و توانمندی‌های داوطلبان و همچنین سطح بسیار تخصصی آن مستلزم اشراف به رهیافت‌های نظری، جدیدترین دستاوردهای علمی - پژوهشی، رساله‌های دکتری به اتمام رسیده و دیدگاه‌های اساتید برجسته این دانشگاه‌ها است.

بدون تردید تأمل در سؤالات مطرح شده در آزمون‌های سنوات گذشته، در کلاس‌های آمادگی برای دکتری و اشراف به تنوع پاسخ‌های آن و منابعی که می‌توان پاسخ‌ها را به صورت تفصیلی‌تر در آن جستجو کرد، کمک شایان توجهی در عبور از این مرحله و ورود به مقطع تحصیلی دکتری خواهد نمود.

مجموعه‌ای که در اختیار شماست با تکیه بر تجربه تدریس و تفحص بر روی آزمون‌های ۱۱ سال کنکور دانشگاه آزاد اسلامی تهیه و تدوین شده و مشتمل بر مباحثی است که در آزمون‌های اغلب دانشگاه‌های کشور به ویژه دانشگاه تهران، علامه طباطبائی، تربیت مدرس و دانشگاه فردوسی مشهد نیز تکرار شده است.

همچنین مؤلف در تهیه این مجموعه از تجربه آموزش دوره‌های آمادگی برای کنکور دکتری در مؤسسه آموزش عالی ماهان که بدون تردید از موفقترین مؤسسات آموزشی در سطح دکتری است، بهره‌مند بوده است.

مجموعه حاضر که در زمینه حوزه‌های جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی ایران تهیه شده، علاوه بر اینکه منبعی برای آزمون‌های تشریحی دکتری محسوب می‌گردد، در ارتقاء توان تحلیل مسائل مختلف اجتماعی و برقراری ارتباط بین سطوح نظری و کاربردی مؤثر است و قطعاً مطالعه‌ی آن برای کلیه دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری و همچنین فارغ‌التحصیلان این رشته که به دلایل شغلی از مباحث نوین فاصله گرفته‌اند، مفید خواهد بود. مؤلف تمامی تلاش خود را برای تهیه یک اثر درخور بکارگرفته اما به نواقص و کاستی‌های آن نیز واقف است و به همین دلیل از نظرات و پیشنهادات شما خوانندگان محترم در اصلاحات بعدی کتاب استقبال می‌کند.

برخود شایسته می‌دانم از خانم‌ها مرجان عظیمی‌راد، طیبه کریمی، آناهیتا رئوفی که در ویراستاری و صفحه‌آرایی زحمات فراوانی متقبل شده‌اند تقدیر و تشکر نمایم.

دکتر رضا معصومی راد

پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های جامعه‌شناسی - سال ۱۳۷۹.....	۹
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های جامعه‌شناسی - سال ۱۳۸۰.....	۱۲
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های جامعه‌شناسی - سال ۱۳۸۱.....	۲۰
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های جامعه‌شناسی - سال ۱۳۸۲.....	۲۹
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های جامعه‌شناسی - سال ۱۳۸۳.....	۳۳
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های جامعه‌شناسی - سال ۱۳۸۴.....	۳۷
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های تخصصی جامعه‌شناسی ۱- سال ۱۳۸۵.....	۴۰
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های تخصصی جامعه‌شناسی ۲- سال ۱۳۸۵.....	۴۸
پاسخ تشریحی سؤالات جامعه‌شناسی - سال ۱۳۸۵.....	۵۲
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های تخصصی جامعه‌شناسی ۱- سال ۱۳۸۶.....	۶۰
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های تخصصی جامعه‌شناسی ۲- سال ۱۳۸۶.....	۶۴
پاسخ تشریحی سؤالات جامعه‌شناسی ایران - سال ۱۳۸۶.....	۷۳
پاسخ تشریحی سؤالات جامعه‌شناسی ایران - سال ۱۳۸۷.....	۷۷
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های تخصصی ۱- سال ۱۳۸۷.....	۷۹
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های تخصصی ۲- سال ۱۳۸۷.....	۸۲
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های تخصصی ۱- سال ۱۳۸۸.....	۸۵
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های تخصصی ۲- سال ۱۳۸۸.....	۸۷
پاسخ تشریحی سؤالات جامعه‌شناسی ایران - سال ۱۳۸۸.....	۸۹
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های تخصصی ۱- سال ۱۳۸۹.....	۹۳
پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های تخصصی ۲- سال ۱۳۸۹.....	۹۵
پاسخ تشریحی سؤالات جامعه‌شناسی ایران - سال ۱۳۸۹.....	۹۹
مجموعه سؤالات دکتری	۱۰۱
منابع	۱۰۹



پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های جامعه‌شناسی - سال ۱۳۷۹

۱ - دو مفهوم نسب‌گرایی (Relativism) و نسبت‌گرایی (Relationism) را در نظریه معرفت‌شناسی کارل مانهایم توضیح دهید و جایگاه قشر روشنفکر (نخبگان) او را در رابطه معرفت‌روشن سازید.

کارل مانهایم در جامعه‌شناسی معرفت خود معتقد است که ایدئولوژی‌ها وابسته به موقعیت‌های اجتماعی هستند و این ساختار اجتماعی است که به نوع و محتوای اندیشیدن و نحوه‌ی درک امور تعیین می‌بخشد. در انتقاد از مانهایم این عقیده مطرح شد، که نظر او متضمن نسب‌گرایی است؛ چرا که در این صورت هیچ معیاری برای بررسی صحت و سقم اندیشه‌ها وجود نخواهد داشت. وی در پاسخ به این انتقاد، از مفهوم نسبت‌گرایی استفاده کرد. در نسبت‌گرایی بر این واقعیت تأکید می‌شود که هر اظهار نظری از زاویه یک چشم‌انداز خاص نسبت به موقعیتی معین حاصل شده است. مانهایم با نظریه نسب‌گرایی سعی دارد که مفهوم ارزش‌های جهانی را رد کرده و به جای آن ارزشیابی وابسته به هر موقعیت خاص را پیشنهاد کند.

مانهایم معتقد است که روشنفکران غیروابسته می‌توانند به معرفت تام و معتبر از واقعیت اجتماعی دست یابند. مانهایم در ایدئولوژی و اتوپیا می‌نویسد: در جوامع غربی بیشتر روشنفکران برخاسته از طبقه ماجر و مالک هستند، به همین علت ایشان مجبور نیستند که برای ادامه حیات کار کنند و می‌توانند تمامی وقت خود را به توسعه مفاهیم انتزاعی دانش بپردازند. وی ترکیب نقطه‌نظرهای جزئی و رسیدن به فهم تام از واقعیت‌های مشخص را وظیفه روشنفکران می‌داند. (تلیخیصی از مقاله نقدی بر جامعه‌شناسی معرفت کارل مانهایم، نوشته دکتر اعظم راودراد)

۲ - مسئله اجتماعی را از دیدگاه جامعه‌شناسی تعریف کنید، سپس یک مسئله اجتماعی موجود در ایران را مطرح سازید و آن را در یک قالب نظری - کاربردی توضیح دهید و ابعاد مختلف آن را با توجه به کارکردهای آشکار و پنهان آن مشخص سازید.

از مسائل اجتماعی تعاریف متفاوتی عرضه شده است که در کتاب رویکردهای نظری هفت‌گانه^۱ به مسائل اجتماعی، این تعاریف ارائه شده‌اند. دلیل عمده‌ی این مواضع و تعاریف متفاوت این است که اولاً در جوامع، مکان‌ها و زمان‌های مختلف مسئله‌ی اجتماعی معنی متفاوتی می‌یابد و دیگر اینکه نوع گرایش‌های فلسفی، ایدئولوژیک و معرفت‌شناختی فرد در تعریف مسئله نقش مؤثری دارد.

۱- در این کتاب تعاریف مختلف مسئله اجتماعی برحسب رویکردهای هفت‌گانه به شرح زیر ارائه شده است. ۱- رویکرد آسیب‌شناسی: با تأکید بر سیر طبیعی و اینکه جامعه دارای کارکرد نرمال است، شخص کجرو را مریض می‌دانند. تخلف از انتظارات اخلاقی جامعه، ناکامی در جامعه‌پذیری، افراد یا محیط اجتماعی، افزایش هزینه‌های حفظ نظم، اصلاح نژاد و آموزش اخلاقی هر یک به ترتیب تعریف، علت، شرائط، پیامد و راه‌حل‌های این نظریه است. انتقادات به این نظریه اینکه هیچ جامعه‌ای نتوانسته است انتظارات افراد را رفع کند تا بتوان آن جامعه را به‌نجار نامید، در مفهوم آسیب تصور می‌شود جامعه همواره منتظر حمله است، در نهایت اینکه در کنار تعریف به‌نجار سلامت جامعه نیز باید تعریف شود. (هربرت اسپنسر)

۲- رویکرد بی‌سازمانی: در این دیدگاه تأکید بر مقررات اجتماعی و نه اشخاص است. در این نگاه جامعه یک کل پویا و پیچیده که دارای اجزای مختلفی است تصور می‌شود. عدم توفیق مقررات، تغییرات اجتماعی، به هم خوردن تعادل اجتماعی، پیش‌بینی‌کننده تغییرات در هر نظام و تولید فشار روانی برای جامعه است و اجزای خارج شده از نظام باید به جامعه برگردند این‌ها هر یک به ترتیب تعریف، علت، شرائط، پیامد و راه حل‌های این نظریه است. (کولی)

۳- رویکرد تضاد ارزشی: مسائل اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر می‌داند و معتقد است شکل‌گیری رویکرد تضاد ارزش‌ها بازتاب زمانه خویش است مانند رکود اقتصادی و غیره و اینکه هر کس به دنبال منافع خودش است. عدم سازگاری با ارزش‌های برخی افراد، تضاد منافع، رقابت و برخورد، فدا شدن ارزش‌ها و (توافق، معامله، زور) هر کدام به ترتیب، تعریف، علت، شرائط، پیامد و راه‌حل‌های این نظریه است. نقد بر این نظریه اینکه تمایل به سوگیری طبقاتی و دو قطبی کردن جامعه دارد. (مارکس و زیمل)

۴- رویکرد کج رفتاری: کج رفتاری را تخلف از ارزش‌ها و انتظارات تعریف می‌کند. اینکه مسائل اجتماعی انعکاس تخلف از انتظارات به‌نجارند، جامعه‌پذیری نامناسب، فرصت‌های محدود یادگیری، تحمیل هزینه بر جامعه، جامعه‌پذیری مجدد یعنی افزایش تماس‌ها به ترتیب، تعریف، علت، شرائط، پیامد و راه‌حل‌های این نظریه است. (مرتن و ساترلند)

۵- رویکرد انگ زنی: مسائل اجتماعی را آن چیزهایی می‌داند که مردم آنها را تعریف می‌کنند. بنابراین در این رویکرد به تعریف اجتماعی کج رفتاری و به بنیان ذهنی افراد کار دارد. واکنش اجتماعی نسبت به تخلف از سوی توده مردم به کنترل اجتماعی می‌انجامد. زمانی که شخص انگ می‌خورد، تحول در روابط انسانی و اینکه تعریف‌ها باید تغییر کنند هر کدام به ترتیب، تعریف، علت، شرائط، پیامد و راه حل‌های این نظریه است. انتقاد به این نظریه که پیش از اینکه به کیرون نگاه کند به واکنش دیگران توجه دارد. (مید و شوتر)

۶- رویکرد انتقادی: آفریننده مسائل طبقه حاکم است. مبارزات طبقاتی نقش اساسی دارد. تاریخ تمام جوامع تاریخ استثمار طبقاتی است و وضعیتی که از استثمار طبقه کارگر ناشی می‌شود، موجب مسائل اجتماعی است. تضادهای اجتماعی و فرهنگی را موجب کج رفتاری می‌داند و آن را ذاتی جامعه می‌داند. شکلی از سازمان اجتماعی که نظام سرمایه داری ارائه می‌دهد، گسترش تضاد و آگاهی طبقاتی، افزایش جرم با رشد سرمایه‌داری، فعالیت و اعتراض سیاسی به ترتیب، تعریف، علت، شرائط، پیامد و راه حل‌های این نظریه است. (مارکس و انگلس)

۷- رویکرد پراساخت‌گرایی: در مقابل اثبات‌گرایی ذهن‌گرا و اختیارگرا ست و تعریف ذهنی به عنوان شرط لازم و واکنش مردم و اقامه دعوی به عنوان شرط کافی و لازم است. و اینکه آیا شرائط عینی برای مطالعه دارای اهمیت است یا شرائط ذهنی مهم است. اینکه مسائل اجتماعی از جهت فرهنگی پر دردرس، گسترده و قابل تغییر است. فعالیت افراد در تعریف یک مسئله اجتماعی، فرایند تعامل بین شاکیان، چیزهایی که می‌توان از طریق تحقیق تجربی به آن رسید و سکوت را می‌توان به ترتیب، تعریف، علت، شرائط، پیامد و راه حل‌های این نظریه دانست. (جان کیتسوز).

به طور کلی می‌توان مسئله اجتماعی را وضعیت ناگوار و ناخوشایندی دانست که با ارزش‌های شمار کثیر یا مهمی از مردم در تضاد بوده و آنها را برآن داشته تا در پی رفع آن برآیند، چرا که رفع آن مسئله‌ی ناگوار و ناخوشایند را ممکن می‌دانند.

این تعریف هم ذهنی است و هم عینی. چرا که هم به ارزش‌های مردم توجه دارد و هم شرایط ناگوار و ناخوشایند. هر شرایط ناگواری مسئله نیست، مسئله اجتماعی آن است که اغلب مردم یک جامعه آن شرایط را ناگوار دانسته و نسبت به آن اعلام نگرانی کنند.

در جامعه‌ی ایران امروز، بیکاری یک مسئله‌ی اجتماعی ناگوار و ناخوشایند است که اغلب مردم را نگران کرده و در اغلب بررسی‌های پیمایشی به عنوان یک مسئله اجتماعی مطرح شده است.

بیکاری در جامعه‌ی ما از آن رو مسئله است که نتیجه ناکارآمدی سیاست‌ها و برنامه‌های دولت‌ها پنداشته می‌شود. به عبارت دیگر بیکاری یک مسئله طبیعی نیست که مردم نسبت به آن واکنشی نشان ندهند. بلکه بیکاری را در کنار فقر، محرومیت، پارتی‌بازی، رشوه، تبعیض، بی‌عدالتی و ناشایسته‌سالاری قرار داده و به همین دلیل وجود و تداوم مسئله را بسیار ناگوار و ناخوشایند ارزیابی می‌کنند.

کار مهم‌ترین و برحق‌ترین تقاضای هر فرد از جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. جامعه باید مکانیسمی تدارک ببیند تا به این تقاضای برحق پاسخی درخور دهد. در هر جامعه‌ای باید سیستم آموزش، گزینش و تخصیص کارآمدی وجود داشته باشد، تا اولاً استعدادهای مختلف را پرورش دهد، ثانیاً زمینه تحقق و تبلور استعدادهای مختلف را در کار و اشتغال فراهم سازد، ثالثاً از طریق مکانیسم نظارت، ارزشیابی، پاداش و تنبیه انگیزه‌ی کافی برای انجام وظایف و تعهدات شغلی را فراهم سازد. با توجه به این ابعاد است که بیکاری در نتیجه کارکرد منفی یا نامناسب عناصر مختلف جامعه تلقی می‌شود، لذا به عنوان یک مسئله اجتماعی رخ می‌نماید. این مسئله در ایران امروز یک مسئله اساسی و مادر است که ریشه و منشأ دیگر مسائل و آسیب‌های اجتماعی همچون: فقر، خشونت، طلاق، جرائم، روسپیگری، اعتیاد و ... است.

۳- ابعاد مردم‌شناسی نظریات ابوریحان بیرونی را به عنوان یک متفکر اجتماعی مسلمان مورد

تجزیه و تحلیل و نقد قرار دهید.

تحقیق ماللهند ابوریحان، پژوهشی مردم‌شناختی در باب مذهب، فرهنگ، آداب و سنن، عقاید و باورهای مردم هند از زاویه‌ی نگاه یک مسلمان غیرهندی است که ابوریحان، پژوهشگر این کتاب را واداشت تا رنج سفر ۱۵ ساله را بر خود هموار سازد. (توسلی، ۱۳۶۹)

این اثر را می‌توان، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین کتاب تاریخ اجتماعی و فرهنگی دانست که مشحون از روش‌شناسی‌ها و اسلوب‌های یک پژوهش ژرف مردم‌شناختی است. البته ابوریحان نام علمی را که خود به تحقیق در وادی آن قدم گذاشته بود، معارف‌الامم نامید که امروزه مردم‌شناسی نامیده می‌شود. ابوریحان در مطالعه جامعه هند، حتی در مذهب، جانب بی‌طرفی را حفظ نمود و با اینکه به ارجحیت اسلام باور داشت، ولی عقاید خود را در بررسی‌ها و توصیفات خود دخیل نکرد.

نظریه عمده‌ای که ابوریحان در این پژوهش مطرح کرد، دیدگاهی جبرگرایانه و تکاملی است و معتقد است که جوامع در نتیجه عوامل تعیین بخش طبیعی و جغرافیایی، مسیر مشخصی را طی خواهند کرد و از قوانین خاصی تبعیت می‌کنند و لذا راه اصلاح و هدایت یک جامعه به مدینه فاضله توجه به این قوانین و قواعد عام و طبیعی است. البته وی اذعان دارد که انسان اشرف مخلوقات است و رسالت هدایت جامعه را به سوی کمال برعهده دارد.

بیرونی تولد و رشد جامعه را در یک قالب قانونمند و حتی در فرایند علت و معلول مادی مشابه با روش‌شناختی اثبات‌گرایانه و تجربی مطرح ساخته است. وی استمرار زندگی و بقاء نوع انسان را منوط به ایجاد تمدن و اطاعت از

سلسله قوانین و مقررات ویژه اجتماعی می‌داند. از این حیث دیدگاه بیرونی به نظریات مونتسکیو شباهت دارد، چرا که مونتسکیو هم در صدد کشف و اثبات قوانینی برای جامعه بود که بخش مهمی از آن ریشه در موقعیت‌ها و شرایط اقلیمی و طبیعی آن دارد.

۴ - نقش برنامه‌ریزی جمعیت را در توسعه اقتصادی به لحاظ کمی و کیفی توضیح دهید و ویژگی‌ها و شرایط حاکم بر برنامه‌ریزی نیروی انسانی را از جهت ساختاری و تحولی روشن کنید.

رشد نامتناسب جمعیت و پیامدهای اجتماعی - اقتصادی آن در دهه‌های اخیر، نظر بسیاری از پژوهشگران را به مسأله‌ی جمعیت و تغییرات کمی و کیفی آن معطوف ساخته است. یکی از بحث‌های اساسی در این زمینه نقش و رابطه‌ی بین جمعیت یک کشور و برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی آن بوده است. تعامل جمعیت و توسعه و اهمیت فزاینده‌ی این تعامل، موجب توجه عمیق به برنامه‌ریزی جمعیت در جهت تحقق اهداف و برنامه‌های توسعه‌ی پایدار گردید. در ابتدا صاحب‌نظران توسعه و سیاست‌گذاران، جمعیت را به عنوان عاملی بیرونی و زمینه‌ای تلقی می‌کردند، اما بعدها، به‌ویژه از سال‌های نیمه‌ی دوم قرن بیستم، سیاست‌ها و خط‌مشی‌های جمعیتی به‌طور فزاینده‌ای در کانون برنامه‌های توسعه قرار گرفت. تحلیل‌گران جمعیت امروزه با ارائه شاخص‌ها و ارزیابی داده‌های جمعیتی، سهم عمده‌ای در امر توسعه به عهده دارند. امروزه جمعیت‌شناسی از طریق ارزیابی و تجزیه و تحلیل پدیده‌های مختلف جمعیتی زمینه را برای برنامه‌ریزی‌های مختلف توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی فراهم می‌آورد. بدیهی است که توسعه در هر جامعه‌ای نیاز به نیروی انسانی در سن کار و جمعیت فعال متناسب و متخصص دارد، لذا اگر در جامعه‌ای بار تکفل بالا باشد یعنی نسبت افراد سالمند و کودکان به جمعیت افراد در سن کار زیاد باشد، در آن کشور برنامه‌های توسعه با مشکلات فراوانی مواجه خواهد بود. همچنین تأمین رفاه و رفع نیازهای اساسی مردم در محور برنامه‌های توسعه قرار دارد. این بدان معناست که جمعیتی نامتوازن برنامه‌های توسعه را مختل می‌کند، لذا باید برنامه‌ریزی‌هایی برای جمعیت در یک کشور وجود داشته باشد تا آهنگ تغییرات جمعیت هم‌پای آهنگ تغییرات اقتصادی باشد. در این خصوص محققان بر این باورند که دست کم باید به ازای هر یک درصد رشد جمعیت، سه درصد رشد اقتصادی وجود داشته باشد، تا جامعه بتواند نیازهای اقتصادی - اجتماعی جامعه را در بخش مسکن، بهداشت، درمان، آموزش و ... پاسخگو باشد.

پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های جامعه‌شناسی - سال ۱۳۸۰

۱- برخی براین باورند که امیل دورکیم در کتاب اشکال ابتدایی زندگی دینی از جامعه‌شناسی محض فراتر رفته و به نوعی جامعه‌شناسی معرفتی پرداخته است. شما ضمن ارائه یک تعریف از جامعه‌شناسی دین و جامعه‌شناسی معرفت، رابطه دین و معرفت را برحسب کتاب دورکیم روشن سازید؟

جامعه‌شناسی دین به مطالعه و بررسی دین از زاویه جامعه‌شناختی می‌پردازد و مناسبات دین و جامعه در آن مطرح‌نظر قرار می‌گیرد. هم‌چنان‌که شناخت اندیشه‌های دینی، سازمان‌ها و نهادهای دینی، مناسک و شعائر دینی، در این رشته مورد مطالعه قرار می‌گیرند. در جامعه‌شناسی دین از قضاوت ارزشی اجتناب می‌شود. منظور از قضاوت ارزشی آن است که تعیین شود کدام دین از اهمیت و ارزش بیشتر یا کمتری برخوردار است. در جامعه‌شناسی دین تلاش می‌شود عقاید به عنوان واقعیاتی مهم و روابط آنان با زمینه‌های اجتماعی مورد شناسایی قرار گیرند.

دین در همان اوان تولد جامعه‌شناسی یعنی دهه نخستین سده نوزدهم و روزگار «سن سیمون» و «آگوست کنت» مورد تأمل قرار گرفت. قرن هفدهم اعتقادات توأم با شک و تردید، قرن هجدهم قرن ستیز و انکار و قرن نوزدهم قرن بی‌طرفی و ابزار انگاری بود و دانش جامعه‌شناسی در چنین دوره و زمانه‌ای سر درآورد. سن‌سیمون از نخستین جامعه‌شناسانی بود که نیاز به آیین و پشتوانه اخلاقی معنوی اعتقاد داشت. کنت نیز که شاگرد وی بود اعتقاد به دین بشریت داشت و تاریخ تفکر بشر را به سه دوره الهی، فلسفی و تجربی تقسیم کرد. جامعه‌شناسی در مرحله بدوی یعنی نیمه دوم قرن نوزدهم تحت تأثیر اندیشه مارکس قرار گرفت. از نظر مارکس، دین آه ستم‌دیدگان و افیون توده‌هاست. مارکس نظم موجود در سرمایه‌دارای آکنده از تناقض، دین و دولت را ابزار حفظ نظم طبقه حاکم روزگار خود می‌دانست. در مرحله بعد امیل دورکیم فرانسوی بود که طبق نظریات وی، دین یکی از مهم‌ترین ابعاد زندگی اجتماعی آدمی دانسته شده است. پس از دورکیم، ماکس وبر آلمانی، دین را به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی و قابل ملاحظه تلقی کرد. وی معتقد بود اعتقادات دینی می‌توانند در تحولات اجتماعی تأثیر بگذارند. پس از جنگ جهانی دوم، در آمریکا یعنی دهه ۱۹۳۰، پارسونز و شاگردش شیلز رویکردی مثبت و نسبتاً زیست‌شناختی در دین بنا نهادند. پارسونز معتقد بود زندگی اجتماعی نیازمند الگوها، نمونه‌ها و مفاهیم مشترکی است که ارزش‌های اخلاقی را در برمی‌گیرند و دین از این جهت می‌تواند نقش مهمی داشته باشد.

عمدتاً در جامعه‌شناسی دین سعی می‌شود به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

۱- نخست اینکه چرا باورها و عمل‌کردهای مذهبی، قادرند چنان نقش تعیین‌کننده‌ای در فرهنگ‌ها و جوامع ایفا کنند که ماهیت آن را به طور کلی متأثر از خود سازند؟

۲- چرا این باورها و عمل‌کردها چنین تنوع حیرت‌انگیز و صور مختلف و گاه متعددی به خود گرفته‌اند که بعضاً تصور می‌رود، که جز اشتراک اسمی دین، نقطه اتفاق دیگری نمی‌توان برای آن جستجو کرد؟

برخی در خصوص اینکه اساساً می‌توان نوعی از جامعه‌شناسی با عنوان جامعه‌شناسی دین را مورد مطالعه و پژوهش قرار داد، به دیده تردید می‌نگرند و معتقدند که جامعه‌شناسی دین غیرممکن است. در این خصوص باید به نوع تلقی از دین توجه کرد و اینکه امکان و عدم امکان جامعه‌شناسی دین منوط به روشن کردن تلقی خود از دین است. کسانی که دین را فراتر از تأثیرات اجتماعی و مقوله‌ای مقدس می‌دانند (که با روش‌های تجربی، عقل و یا دانش انسانی فهم آن غیر ممکن است) راه را بر دانشی به عنوان جامعه‌شناسی دین می‌بندند. همچنین کسانی که پدیده‌های دینی را به پدیده‌های اجتماعی و روانی تقلیل می‌دهند راه را بر جامعه‌شناسی دین می‌بندند، زیرا که موضوع مورد مطالعه با روش‌های جامعه‌شناسی را از بین می‌برند. در مقابل کسانی که نه دین را به پدیده‌های دیگر تقلیل می‌دهند نه آن را از دسترس بشر فراتر می‌برند، امکان جامعه‌شناسی دین را می‌پذیرند.



همچنین برخی به جای جامعه‌شناسی دین بر جامعه‌شناسی دینی تأکید دارند که باید این دو را از هم متفاوت دانست. جامعه‌شناسی دین یک بحث برون دینی است که براساس روش‌های تجربی و نظری جامعه‌شناسی انجام می‌گیرد، اما جامعه‌شناس دینی (مثل جامعه‌شناسی اسلامی) یک بحث درون دینی است که نگرش‌ها و جهت‌گیری‌هایش از مباحث مختلف معارف دینی مثل تفسیر، کلام و... اخذ می‌شود. از این رو جامعه‌شناسی دینی مطالعه غیرتجربی دینداران در باب نگاه دین به مسایل اجتماعی ادیان و رفتار اجتماعی دینداران است در حالی که جامعه‌شناس دین مطالعه اجتماعی در باب پدیده‌های دینی است. دیگر آنکه جامعه‌شناسی دین تلقی از دین است به لحاظ جامعه‌شناختی و جامعه‌شناسی دینی تلقی از جامعه‌شناسی است به لحاظ دین. جامعه‌شناسی دین در مباحث خود انگیزه دفاعی و تبلیغی خاصی را دنبال نمی‌کند، اما جامعه‌شناسی دینی می‌خواهد نشان دهد که دین در محدوده‌های اجتماعی نظرات خاصی دارد.

امیل دورکیم به جامعه و نیروهای آن که بیرون از افراد بودند و بر افراد تأثیر داشتند، اهمیت می‌داد. وی برآن بود که توضیح دهد چگونه جامعه در درون افراد استقرار پیدا می‌کند و جزئی از نیروی درونی افراد می‌شود. او در این بررسی به دین که از نظر دورکیم همان جامعه است، تأکید نمود.

از نظر دورکیم دین یکی از آن نیروهای مهم و مؤثری بود که در درون افراد احساس الزام اخلاقی به قواعد، مقررات و انتظارات جامعه را ایجاد می‌کند.

دورکیم می‌گفت که دین در گذشته شیرازه جامعه بوده است. دین وسیله‌ای بود که مردم با آن از علایق گوناگون روزانه‌شان دست می‌کشیدند و به پرستش چیزهای مقدس روی می‌آوردند. اما امروزه (در جامعه مدرن) نقش سنتی دین رو به زوال نهاده است.

پرستش دورکیم این بود که اگر دین که یک نیروی بزرگ پیونددهنده است، در آستانه مرگ قرار گیرد، بیماری جامعه مدرن که همان از هم گسیختگی است چگونه قابل درمان خواهد بود؟

او در پاسخ یکی از جسورانه‌ترین تحلیل‌هایش را ارائه کرد. او استدلال کرد که دین نه تنها یک آفرینش اجتماعی است، بلکه اساساً همان جامعه است که خصلت خدایی پیدا کرده است. دین در اصل، یک پدیده اجتماعی است و در زمینه اجتماعی رخ می‌دهد. زمانی که انسان‌ها چیزهای مقدس را می‌پرستند، در واقع ناخودآگاهانه قدرت جامعه‌شان را می‌پرستند. این قدرت چنان از وجود انسان‌ها فراتر می‌رود که آنان برای متصور ساختن آن، باید به آن تقدس بخشند.

لذا در جامعه مدرن دیگر نباید نگران از بین رفتن دین سنتی بود. چرا که صرفاً کافی است انسان‌ها دریابند که همواره جامعه را می‌پرستیدند نه امر مقدس واقعی و الهی را. در جامعه‌ی امروز انسان‌ها باید دریابند که، جامعه پدر همه ما است، از این رو ما باید حق‌شناسی عمیقی را که تاکنون نسبت به خدایان داشته‌ایم، در مورد جامعه‌مان مبذول داریم.

دورکیم از انسان‌ها در عصر مدرن می‌خواست که به وسیله یک اخلاق مدنی نوین وحدت یابند، اخلاقی که مبتنی بر این شناخت بود که ما هرآنچه که هستیم از جامعه داریم.

دورکیم در کتاب مشهور خود، اشکال ابتدایی حیات دینی، به بررسی دقیق و جزء به جزء دین ابتدایی به‌ویژه باورهای دینی بومیان استرالیا می‌پردازد.

دورکیم کارکردهای دین را در بررسی‌های خود بیان می‌نماید. هاری آلپر^۱ پژوهشگر دورکیمی، چهار کارکرد عمده دین را از نظر دورکیم به شرح زیر بر می‌شمارد:

- ۱- کارکرد انضباط بخش
- ۲- کارکرد انسجام بخش
- ۳- کارکرد حیات بخش
- ۴- کارکرد سعادت بخش

¹ - Harry Alpert

بدین ترتیب آئین‌های مذهبی از طریق تحمیل انضباط بر فرد و قدری خویشتن‌داری انسان‌ها را برای زندگی اجتماعی آماده می‌سازد. تشریفات مذهبی مردم را گرد هم می‌آورند و بدینسان، پیوندهای مشترکشان را دوباره تصدیق می‌کنند و در نتیجه همبستگی اجتماعی را تحکیم می‌بخشند. اجرای مراسم مذهبی، میراث اجتماعی گروه را ابقاء و احیاء می‌کند و ارزش‌های پایدار آن را به نسل‌های آینده انتقال می‌دهد. دین با معنا بخشیدن به زندگی اجتماعی انسان، به فرد اعتماد و اطمینان می‌دهد.

جامعه‌شناسی معرفت دورکیم با جامعه‌شناسی دینی او پیوند نزدیکی دارد. او در جامعه‌شناسی دینی‌اش می‌کوشد نشان دهد که ریشه تعهدات دینی انسان را سرانجام می‌توان در تعهدات اجتماعی‌اش پیدا کرد. جامعه‌شناسی معرفت دورکیم اصل را بر این می‌گذارد که مقولات اندیشه انسان - برای مثال شیوه‌های تصور زمان و مکان - از زندگی اجتماعی او سرچشمه می‌گیرند. به عنوان مثال طبقه‌بندی زمان به روز، هفته، ماه و سال دارای ریشه‌ی اجتماعی هستند و همین نوع طبقه‌بندی با رخدادهای تکراری آئین‌ها، جشن‌ها و تشریفات منطبق‌اند.

دورکیم به تبیین کارکردی پدیده‌های اجتماعی اهمیت می‌داد. البته او تبیین تاریخی را نیز برای جامعه‌شناسی مهم می‌دانست ولی به تبیین فردی و روانشناختی که به دنبال نیات و انگیزه‌های افراد از اعمالشان بود، وقعی نمی‌نهاد. تحلیل کارکردی آشکار می‌سازد که یک مورد اجتماعی خاص چه تأثیرهایی بر عملکرد نظام کلی یا اجزای سازنده آن می‌گذارد. اما تحلیل تاریخی تحلیل‌گر را قادر می‌سازد تا نشان دهد که چرا تنها همان واقعیت و نه واقعیت‌های دیگر، از نظر تاریخی توانسته است، یک کارکرد خاص را برعهده گیرد. از نظر دورکیم پژوهشگر اجتماعی باید جستجوی علت‌های مؤثر یک پدیده را با تعیین کارکرد آن پدیده در هم آمیزد. (کوزر، ۱۳۷۲: ۲۰۲-۱۹۶)

از نظر دورکیم ذات دین، تقسیم‌بندی جهان به دو دسته، نموده‌های مقدس و غیرمقدس یا خیر و شر است. ذات دین اعتقاد به خدا نیست، چون برخی آدمیان اساساً مبشر ایمان به خدائی ماورایی نیستند، مانند مکاتب بودایی. بخش مقدس، مرکب از مجموعه‌ای از اشیاء، باورها و مراسم که اگر با هم رابطه هم‌هنگی داشته باشند به نحوی که تشکیل دستگاهی برخوردار از وحدت درونی و مستقل از هر دستگاه دیگری را بدهند، در این صورت، مذهبی را به وجود می‌آورند. سپس مذهب مستلزم وجود امر مقدس و بالاخره، مستلزم مراسم و اعمالی است که به نحوی کم و بیش منطقی مشتق از باورها هستند. هدف نظریه دینی دورکیم این است که بنیاد واقعیت موضوع ایمان را اثبات کند، بی‌آنکه محتوای فکری مذاهب سنتی را بپذیرد. مذاهب سنتی، بر اثر توسعه عقل باوری علمی محکوم‌اند، لکن همین پیشرفت علمی موجب نجات چیزی می‌شود که خود، خواهان از بین بردن آنست، چرا که تحقیق علمی نشان می‌دهد که آدمیان هیچ‌گاه جز جامعه خودشان چیزی دیگر را نپرستیده‌اند. (آرون، ۱۳۷۰: ۳۳۷-۳۳۶)

جامعه‌شناسی دین در نزد دورکیم دو شکل به خود می‌گیرد:

۱ - آدمیان بی‌آنکه خود بدانند از طریق توت‌م‌پرستی یا ادیان سنتی درواقع جامعه را می‌پرستند. لذا ریشه امر مقدس به نیروی جامعه مربوط می‌شود. هیچ چیز دیگر غیر از جامعه معیار تمایزبخش مناسبی برای امر مقدس و امر غیرمقدس نیست.

۲ - جوامع هنگامی که در حال جوشش و غلیان به سر می‌برند که این جوشش و غلیان خود ناشی از حیات جمعی تشدید یافته است، خداآفرین یا مذهب آفرین می‌شوند. از نظر دورکیم در جوامع جدید، بحران‌های اجتماعی و سیاسی فرصت مناسبی برای پیدایش این قبیل غلیان‌های جمعی است و لذا امکان ظهور مذهب و دین مدنی و اجتماعی جدیدی هم هست.

اما چگونه جامعه‌شناسی دینی دورکیم به جامعه‌شناسی معرفت او پیوند می‌یابد؟ دورکیم براساس تحلیل تکاملی مذهب به تحلیل تکاملی ساختمان فکری تصورات دینی می‌پردازد. از نظر او مذهب شامل مجموعه‌ای از باورهاست و این باورها خود توسط کلمات بیان می‌شوند، یعنی به صورت اندیشه‌ای در می‌آیند که کم و بیش شکل دستگاه فکری به خود گرفته است. دورکیم از توت‌م‌پرستی، نظریه‌ای درباره جامعه‌شناسی شناخت یا معرفت استخراج می‌کند. درواقع او



کوشش خود را تنها به درک باورها و اعمال قبایل استرالیایی محدود نمی‌کند، بلکه می‌کوشد شیوه‌های اندیشه مربوط به باورهای مذهبی را نیز درک کند. از نظر دورکیم دین هسته بدوی اندیشه علمی نیز هست.

نظریه جامعه‌شناسی معرفت دورکیم شامل سه قضیه است:

۱ - صور ابتدایی طبقه‌بندی با تصویرهای مذهبی جهان که منتج از تصویری هستند که جوامع نسبت به خودشان و نسبت به دوگانگی جهان غیرمذهبی و جهان مذهبی یا مقدس دارند، مربوط هستند. ما جهان و موجودات آن را به شیوه‌ای طبقه‌بندی می‌کنیم که در اجتماع فراگرفته‌ایم. لذا طبقه‌بندی‌ها، خصلت‌های اصلی، خصلت‌های فرعی، مفاهیمی مانند جنس، نوع، فصل و ... همه به تقلیل از سلسله مراتب جامعه درست شده‌اند. فکر سلسله مراتب که برای طبقه‌بندی منطقی اشیاء به اجناس و انواع ضرورت دارد، در واقع جز از خود جامعه از چیزی دیگر نمی‌تواند باشد. تار و پود اندیشه منطقی ما از جامعه است.

۲ - دورکیم تصدیق می‌کند که فکری چون فکر علیت فقط از جامعه سرچشمه می‌گیرد. همچنین تجربه زندگی جمعی، فکر نیرو را ایجاد می‌کند و این جامعه است که تصور نیرویی ماوراء نیروی افراد را به آدمی می‌دهد.

۳ - دورکیم می‌کوشد ثابت کند که با نظریه جامعه‌شناسی معرفت، توانسته بر تضاد بین تجربه‌گرایی^۱ و ماقبل تجربه‌گرایی^۲ فائق گردد. از نظر دورکیم مفاهیم نه از تجربه‌ی مستقیم حس می‌آیند و نه از قبل در ذهن ما بوده‌اند، بلکه مفاهیم از زندگی جمعی بشر بر می‌خیزند. (آرون، ۱۳۷۲: ۳۸۸-۳۷۵)

۲ - رابطه میان قشربندی اجتماعی و توسعه اقتصادی را در یک کشور جهان سوم نظیر ایران

توضیح دهید؟

کشورهای جهان سوم دارای ویژگی‌های مشترکی هستند، از جمله اینکه اقتصاد عقب‌مانده، استعمار زده، تک محصولی، وابسته و بیمار دارند. دیگر اینکه عمدتاً دولت‌های غیردموکراتیک در این کشورها برسرکارند که منابع اقتصادی را عمدتاً به صورت انحصاری در اختیار خود دارد. با ورود مدرنیزاسیون به کشورهای جهان سوم ساختار اجتماعی این کشورها خصلتی دوگانه یافته است. در یک‌سو گروه‌هایی هستند که با شیوه‌های مدرن سر و کار دارند و دارای زندگی به سبک جدید هستند و در سوی دیگر با فقر، محرومیت، ویرانی، آلودگی و آسیب‌هایی که چهره جامعه را ناخوشایند می‌کنند، مواجه هستیم.

به همین نسبت گروه‌ها و اقشار اجتماعی نیز ترکیبی از طبقه‌های جدید و قدیم را شامل می‌شوند. با توجه به تأثیری که توسعه اقتصادی بر شکل‌گیری صنایع نوین و گسترش مراکز پولی، مالی، بازرگانی و تجاری دارد، لذا ساختار مشاغل قدیم که عمدتاً به بخش کشاورزی، دامداری، جنگلداری، صنایع خانگی، صنایع کوچک سنتی، بازارهای سنتی و ... اختصاص داشت، به سمت مشاغل صنعتی، اداری، مالی و خدماتی تغییر نمود.

همچنین توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم نابرابری‌ها را تشدید نمود و ساختار دوگانه‌ای از شهرهای پرجمعیت و صنعتی و یا تجاری را در این کشورها به نمایش گذاشت. ساختاری که در یک سوی شهر عمدتاً اعیان‌سازی شده و اقشار متوسط رو به بالا که در صنایع بزرگ، بخش تجاری، اداری و مالی شاغلند، سکونت دارند و از رفاه برخوردارند و در سوی دیگر شهر، مناطق قدیمی، بافت‌های فرسوده، معضلات اقتصادی، فقر، محرومیت، آلودگی، شلوغی، ازدحام جمعیت و ... مشاهده می‌شود.

یکی از تأثیرات دیگر توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم، ظهور و تقویت قشر متوسط جدید بوده است. وقتی به وجود می‌آید که سطح آموزش بالا رود و وضعیت درآمد بهبود یابد. لذا توسعه اقتصادی که موجبات بهبود وضع نظام

¹ - Empirism

² - Apriorism

آموزشی و ارتقاء سطح تحصیلات، مهارت‌های فنی و حرفه‌ای بخش بزرگ‌تری از جوانان، زنان و مردان جهت اشتغال در بخش صنعت و خدمات گردید، بر گسترش طبقه متوسط نیز اثرگذار بوده است. در ایران طی سال‌های ۴۵-۵۵، تعداد باسوادان و دانشجویان به سرعت افزایش یافت و به تبع آن درآمد مردم نیز بهبود پیدا کرد.

رشد اقتصادی، موجب پیدایش و گسترش قشر متوسط می‌شود، چرا که رشد صنعتی مستلزم گسترش صنعت و نهادهای اداری و خدماتی، تجاری و بازرگانی است. این نهادها نیاز به کارمندان و کارگران جدیدی دارند که باید از طریق کسب آموزش‌ها و مهارت‌های ویژه جهت اشتغال در آنها مهیا شوند. همچنین صنعتی شدن در شهرهای بزرگ موجب شد تا روند مهاجرت به شهرها به‌ویژه شهرهای بزرگ رشد شتابانی به خود گیرد و ساختار قشربندی قدیم نیز دستخوش تغییرات اساسی گردد.

۳- مفهوم خود (Self) را در نظریه مید و روزنبرگ مقایسه نموده و توضیح دهید که خود به

عنوان پدیده‌ای ظاهر شونده و رشد یابنده (Developmental Act)، به چه معنی است؟

مید خود را به من فاعلی و من مفعولی تقسیم می‌کند، تا نشان دهد که خود از دو منشأ درونی و بیرونی متأثر می‌شود. مید من فاعلی را جنبه‌ای از خود می‌داند که فردیت ما را شکل می‌دهد. با من فاعلی است که ما هویت می‌یابیم. به نظر مید ذات خود همان انعطاف‌پذیری آن است. خود فرد از رهگذر روابطش با دیگران وجود دارد. خود چون ذاتاً اجتماعی است می‌تواند هم شناسا باشد و هم می‌تواند شناخته یا مورد شناسایی قرار گیرد. فردیت خاص هر خودی، نتیجه ترکیب ویژه‌ای از رویکردهای دیگران است. ارزیابی هر فرد از خودش، نتیجه ارزیابی‌هایی است که او تصور می‌کند دیگران درباره‌اش انجام می‌دهند. این همان من مفعولی است. من مفعولی آن بُعد از خود است که از دیدگاه دیگران مهم یا کل اجتماع پنداشته و دریافت می‌شود. این جنبه از خود، قوانین، اخلاقیات و آداب و چشم‌داشت‌های سازمان یافته اجتماع را منعکس می‌سازد. از نظر مید خود یک فراگرد آگاهانه‌ای است که ابعاد گوناگونی دارد:

- ۱- توانایی واکنش در برابر خود، به همان سان که دیگران در برابر او واکنش نشان می‌دهند.
- ۲- توانایی واکنش در برابر خود، به همان سان که جمع یا دیگری تعمیم یافته در برابرش واکنش نشان می‌دهد.
- ۳- توانایی مشارکت در گفتگوی شخصی با دیگران.
- ۴- توانایی هوشیاری در مورد آنچه که شخص دارد می‌گوید و کاربرد این هوشیاری برای تعیین آنچه که در مرحله بعد باید انجام داد.

از نظر مید در شکل‌گیری خود علاوه بر زبان، جریان اجتماعی شدن نقش مهمی دارد. خود از نظر مید دارای دو عنصر بنیادین است. من فاعلی «I» و من مفعولی «ME» یا من و در من. من فاعلی خلاق است و من مفعولی متأثر از دیگری تعمیم یافته. از نظر مید خود برای تکامل خود سه مرحله را طی می‌کند:

- ۱- مرحله آمادگی: از نوزادی آغاز می‌شود و تا آنجا ادامه می‌یابد که بچه‌ها قادر می‌شوند با خودشان از دیدگاه دیگران رفتار کنند.
- ۲- مرحله بازی‌های ساده: در این مرحله شخص شروع می‌کند به ظاهر کردن توانایی که خود را از دیدگاه دیگری می‌بیند. این مهم‌ترین مرحله رشد است و با توسعه ذهن و خودآگاهی همراه می‌باشد. در این مرحله هنوز کودکان به انسجام نقشی دست نیافته‌اند. چون از همه ابعاد نقشی را که مشغول بازی آن هستند، اطلاع ندارند.
- ۳- مرحله بازی‌های جمعی: این مرحله پیچیده‌تر است و نقش‌های بیشتری در آن وجود دارد و باعث می‌شود فرد به فهم و درک عمیق اجتماعی دست یابد.

مید درباره جامعه چیز زیادی نگفت و آن را چیزی بیشتر از یک سازمان اجتماعی نمی‌دانست. سازمانی که ذهن و خود در بطن آن پدید می‌آیند. در واقع جامعه از نگاه مید یک مقوله ته نشستی است. او همچنین جامعه را بیشتر به عنوان الگوهای کنش متقابل در نظر می‌گیرد. به همین سان نهاد را نیز، چیزی جز یک رشته واکنش‌های مشترک نمی‌انگارد.

نظریه موریس روزنبرگ درباره خود

اندیشه‌های روزنبرگ درباره مفهوم خود، عموماً با جهت‌گیری نظریه‌پردازان کنش متقابل نمادین نسبت به این مفهوم سازگار است و در جهت گسترش آن عمل می‌کند. روزنبرگ کارش را با آشکار ساختن این قضیه آغاز می‌کند که علاقه اصلی‌اش نه متوجه خود، بلکه متوجه برداشت از خود است. خود مفهوم عام‌تری است که هم شناسا است و هم شناخته، اما برداشت از خود، خود به عنوان شناخته است. روزنبرگ برداشت از خود را چنین تعریف می‌کند: «جامعیت اندیشه‌ها و احساساتی که فرد در اجماع به خودش به عنوان یک شناخته عینی دارد». بدین سان، برداشت از خود، با آن که بخشی از خود و حتی بخش کوچک‌تر شخصیت کلی فرد است، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، زیرا که این بخش «برای هرکسی مهم است و معمولاً مهم‌ترین شناخته در جهان به شمار می‌آید». از نظر روزنبرگ باورداشتهای مربوط به خود، به چند دلیل دیگر نیز واجد اهمیت‌اند. این باورداشتهای، تنها رویکردهای بازاندیشانه خود به شمار می‌آیند. بدین معنا که فرد در آنها هم شناسا و هم شناخته است. به علاوه این باورداشتهای منحصر به فردند و از صحت و درستی بالایی برخوردارند. یعنی فرد درخصوص بررسی صحت آنها امکان بیشتری در اختیار دارد تا رویکردهای خود نسبت به پدیده‌های فیزیکی. روزنبرگ میان خود موجود، خود دلخواه و خود وانمودی یا ظاهرشونده نیز تمایز قایل می‌شود. خود موجود تصویری است که ما هم‌اکنون از شکل خودمان داریم. خود دلخواه تصویری است از آنچه که دوست داریم، باشیم و خود وانمودی، شیوه‌ای است که ما در موقعیت، خودمان را نشان می‌دهیم. روزنبرگ معتقد بود که دو انگیزه هستند که در برداشت فرد از خودش نقش مهمی ایفا می‌کنند:

- ۱ - انگیزه احترام به خود یا میل خوب فکر کردن درباره خود است.
- ۲ - انگیزه تداوم خود، یا میل به محافظت از مفهوم برداشت از خود در برابر دگرگونی و یا حفظ تصویری است که از خود داریم. (ریترز، ۲۹۱-۲۸۹)

۴ - تعریف مفاهیم توسعه و نوسازی و تفاوت میان آنها را بیان کنید؟

تعریف توسعه:

توسعه^۱ جریان پیچیده و چندبعدی و گسترده است که یادآور تغییرات اجتماعی گسترده به سوی بهبود است. بدین معنا توسعه با رشد اقتصادی^۲ یکی نیست. توسعه علاوه بر بهبود در تولید و درآمد، شامل دگرگونی‌های اساسی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی، اداری و همچنین ایستارها و وجهه نظرهای عمومی مردم است و لذا در بسیاری از موارد حتی عادات، رسوم و عقاید مردم را نیز دربر می‌گیرد. پروکفیلد در تعریف توسعه می‌گوید: «فرایند عامی که در این زمینه وجود دارد، اینست که «توسعه» را برحسب پیشرفت به سوی اهداف رفاهی نظیر کاهش فقر، بیکاری و نابرابری تعریف کنیم».

لذا توسعه مفهومی با بار ارزشی است و تقریباً مترادف کلمه بهبود^۳ است.

^۱ - Development

^۲ - Economic Growth

^۳ - Improvement

نوسازی:

اصطلاح نوسازی که ترجمه Modernization است از کلمه لاتین Modo به معنی همین حالا یا هم‌اکنون^۱ گرفته شده است. درباره این اصطلاح تعاریف زیادی ارائه شده است، اما جامعه‌شناسان به پدیده متنوع شدن و متمایز شدن (نقش‌ها) که از خصوصیات جامعه جدید است، توجه داشته و چگونگی پدید آمدن ساخت‌های نو برای عهده‌دار شدن وظایف جدید در فرایند نوسازی اهمیت می‌دهند.

اقتصاددانان حوزه نوسازی، به کاربرد تکنولوژی‌های جدید در جهت نظارت بیشتر انسان بر طبیعت و ارتقاء بازده سرانه را مورد توجه قرار می‌دهند. دیدگاه‌های روان‌شناختی نوسازی، بیشتر بر تحولات فکری و گرایش‌های ذهنی افراد تأکید می‌ورزند و براین باورند که این تغییرات مقدمه توسعه و نوسازی جامعه است. طبق نظر ویلبرت مور^۲ مفهوم نوسازی دلالت بر دگرگونی کامل یک جامعه سنتی و یا ماقبل مدرن به یک جامعه‌ای با انواع تکنولوژی و سازمان اجتماعی مربوط به آن دلالت دارد که از ویژگی‌های یک اقتصاد پیشرفته و ثروتمند از لحاظ سیاسی باثبات، نظیر کشورهای پیشرفته دنیای غرب است. (ازکیا، ۱۳۷۴: ۲۴)

واژه مدرنیزاسیون در زبان فارسی به مفاهیمی چون نوسازی، امروزی شدن و متجدد شدن ترجمه شده است. دانیل لرنر «نوسازی را فرایند تغییر اجتماعی تعریف می‌کند» که طی آن کشورهای کمتر توسعه‌یافته خصایص مهم و عمده جوامع توسعه‌یافته را کسب کنند.

نوسازی فرایندی است که به واسطه آن جوامع کشاورزی به جوامع صنعتی انتقال پیدا می‌کنند. این انتقال در بردارنده توسعه تکنولوژی، پیشرفت صنعت و توسعه سیاسی - فرهنگی و اجتماعی است که برای هدایت و بهره‌گیری از تکنولوژی مناسب هستند.

اینکلس و اسمیت نوسازی را فرایند اجتماعی - روانی می‌دانند که در طی آن افراد نگرش‌ها - ارزش‌ها و عقاید مدرن شدن را کسب می‌کنند. نوسازی بیشتر به روند توجه دارد، مثلاً روند گذار از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد تجاری و بازرگانی یا گذار از جامعه سنتی به جامعه صنعتی که یک روند نوسازی و نو شدن است.

پس هر چیز که امروز نو است ممکن است فردا کهنه شود. بنابراین در نوسازی فقط روند مطرح است و به هدف و فرجام توجه نمی‌شود. اما توسعه معادل (Development) است. در توسعه برعکس نوسازی که به هدف و فرجام توجه نمی‌شود، نهایت و فرجام در نظر گرفته می‌شود، توسعه ناظر به اهداف است و به تحولاتی مربوط می‌شود که قابل اندازه‌گیری باشد. مثلاً توسعه اقتصادی متفاوت از نوسازی اقتصادی است. در روند نوسازی ممکن است وضعیت مطلوب گذشته فرو ریخته و نوسازی مخل توسعه باشد. مثلاً جامعه سنتی جامعه‌ای است منسجم و با ثبات که دارای فرهنگ، مذهب و تاریخ مشترک است. در حالی که ممکن است بر اثر ورود تکنولوژی و صنعت از هم پاشیده شود. پس نوسازی ممکن است، بر ضد توسعه باشد. نوسازی مقدمه توسعه و شرط لازم است، ولی شرط کافی نیست.

۵ - اگر زنان بارور (۴۹ - ۱۵ ساله) ۲۰ درصد جمعیت ۶۰ میلیون نفری منظور شوند و بطور متوسط هر زن ۲/۵ فرزند بدنیا آورد:

(الف) سالیانه هر هزار زن چند مولود خواهد داشت؟

(ب) تعداد متولدین سالیانه کشور را محاسبه کنید؟

(ج) با ۵/۰ میلیون مرگ و میر میزان رشد سالیانه چقدر است؟

(د) میزان تجدید نسل سالیانه (با نسبت جنسی $L_{28} = 0/488$) چه مقدار خواهد بود؟

^۱ - Just now

^۲ - Wilbert Moore

تعداد زنان در سنین باروری (۴۹ - ۱۵ ساله) برابر با ۱۲۰۰۰۰۰۰ نفر است.
تعداد موالید سالیانه کشور ۸۵۷۱۴۳ است.

$$۸۷۱۱۴۳ = ۳۵ \times \frac{B}{۱۲۰۰۰۰۰۰} = ۲/۵$$

$$C.B.R = \frac{۸۷۱۱۴۳}{۱۲۰۰۰۰۰۰} \times ۱۰۰۰ = ۷۱/۴$$

۱۰۰۰ زن سالیانه ۷۱/۴ فرزند بدنیا می‌آورد.

میزان رشد سالیانه برابر است با تعداد موالید منهای تعداد مرگ:

$$۳۷۱۱۴۳ = ۵۰۰۰۰۰ - ۸۷۱۱۴۳$$

میزان تجدید نسل سالیانه برابر است با تعداد دخترانی که از یک نسل هزار نفری زن از تولد تا یائسگی آنان متولد می‌شوند.

$$۱/۲۲ = ۰/۴۸۸ \times ۲/۵$$

این بدان معناست که هر زن به طور متوسط در سنین باروری خود ۱/۲۲ دختر بدنیا خواهد آورد.

پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های جامعه‌شناسی - سال ۱۳۸۱

۱ - تغییرات در نرخ رشد جمعیت ایران را در ۱۰ تا ۱۵ سال گذشته توصیف کنید. سپس توضیح دهید که این تغییرات چگونه و تحت چه شرایطی می‌تواند توسعه اقتصادی ایران را تقویت یا تضعیف کند؟

در توسعه، وجود دو عامل، بسیار مهم است: یکی منابع و دیگری جمعیت. هیچ توسعه‌ای رخ نخواهد داد، مگر آن که مجموعه‌ای از انسان‌ها، منابع را در مسیر توسعه به کار گیرند؛ اما در همین آغاز، نزاع در گرفته است که جمعیت را «عامل» توسعه بنامیم یا «مانع» آن. برخی گفته‌اند: جمعیت، مانع توسعه است. توسعه، زمانی رخ می‌دهد که علاوه بر مصارف اولیه، میزانی از منابع و درآمدهای ملی، جهت مصرف در امور زیربنایی باقی مانده باشد؛ اما با جمعیت زیاد و مصرف بالا، دیگر منابعی برای توسعه باقی نمی‌ماند.

برخی دیگر نیز گفته‌اند: جمعیت، عامل توسعه است؛ زیرا توسعه را همین انسان‌ها باید به وجود آورند و از سوی دیگر، همه می‌دانیم که نیاز، مادر اختراع است. تا جمعیتی احساس کمبود نکند، به دنبال چاره‌اندیشی برای رفع مشکلات خود و به اصطلاح ما به دنبال توسعه نمی‌رود.

برای جمع بین این دو نظر می‌توان گفت: اضافه شدن جمعیت، تا زمانی که افراد در سنّ عدم فعالیت هستند (یعنی سنین بین تولّد تا ۱۴ سال پایان تحصیل)، ضدّ توسعه است؛ زیرا چنین شهروندانی صرفاً مصرف‌کننده منابع هستند و در راه توسعه، گامی نمی‌نهند؛ اما پس از این دوره، وقتی وارد بازار کار شوند، به عامل توسعه تبدیل می‌شوند. لکن اگر همچنان غیر فعال باقی بمانند یا دچار بی‌کاری پنهان و ... باشند، هنوز ضدّ توسعه هستند. با توجه به این توضیحات و این که جمعیت متناسب را لازمه توسعه برشمرده‌اند، سراغ جمعیت متناسب می‌رویم تا به تصویری دقیق‌تر از آن دست یابیم.

جمعیت اضافی: جمعیت متناسب، جمعیت اضافی نیست. اضافه جمعیت، وقتی رخ می‌دهد که افزایش افراد، توازن بین جمعیت و منابع را به خطر اندازد. این اضافه جمعیت، دو گونه است: گونه‌ی اوّل، جایی است که اگر تمام امکانات را نیز بسیج کنیم، باز هم نیازهای همه جمعیت، تأمین نخواهد شد. در این صورت، دچار «اضافه جمعیت مطلق» هستیم؛ اما اگر سطح تولید فعلی برای جمعیت موجود، ناکافی باشد، ولی منابع به ما اجازه تولید بیشتر را بدهند، دچار «اضافه جمعیت نسبی» هستیم.

جمعیت کم: جمعیت کم یا کمی جمعیت نیز «جمعیت متناسب» نیست و در واقع، سوی دیگر آن محسوب می‌شود. دو حالت برای کمی جمعیت بیان می‌کنند: یکی وقتی که منابع، توان لازم را برای تغذیه جمعیت بیشتر بدون ایجاد بی‌کاری داشته باشد. دیگری وقتی که جمعیت موجود، برای ایجاد حدّ متناسب بهره‌وری، کافی نباشد.

در جمعیت متناسب، سخن از شناخت وضعیت مطلوب جمعیت و برنامه‌ریزی برای رسیدن به آن نقطه است؛ اما گروهی گفته‌اند: جمعیت، نیازی به شناخت حدّ متناسب و برنامه‌ریزی ندارد.

تنظیم خود به خودی جمعیت: معتقدان به این نظر گفته‌اند: اگر جمعیت از حالت تعادل خارج شود، برای تنظیم مجدد، نیازمند عامل خارجی و دخالت مراکز دولتی و غیردولتی نیست. مکانیزم‌های خودکاری وجود دارند که جمعیت را دوباره به حالت تعادل باز می‌گردانند. این نظر، اگرچه تا حدی درست است؛ اما به این نکته نیز باید توجه داشت که برخی مشکلات اجتماعی، سیر شکل‌گیری آن، آرام و نامحسوس است و تا به مرحله بحران نرسد، انسان‌ها درک درستی از آن و عزم جدّی برای رفع آن پیدا نمی‌کنند.

مشکلات جمعیتی، معمولاً از این گونه‌اند؛ لذا هر جامعه، نیازمند افرادی است که از قبل، مشکلات آینده را پیش‌بینی و روش‌های مقتضی برای رفع آن را پیش‌نهند. علاوه بر این که افراد، قبل از هر چیز، مسائل را به صورت فردی و بر اساس مصالح شخصی می‌بینند و نه در شکل اجتماعی آن؛ در حالی که جمعیت، یک امر اجتماعی است، نه فردی.



این مسئله، امروزه در برخی جوامع غربی که با کمی جمعیت مواجه‌اند، دقیقاً مصداق یافته است. در این کشورها اگرچه کارشناسان، نسبت به کمی جمعیت، هشدار می‌دهند و دولت، سیاست‌های تشویقی و حمایتی در این زمینه اعمال می‌کند، اما مردم، بی‌اعتنا به این هشدارها و سیاست‌ها، فقط برای رفاه شخصی و یا دستیابی به آن، بر فرزند کمتر، اصرار می‌ورزند.

تبیین جمعیت متناسب: برای «جمعیت متناسب»، تعاریف متعددی ذکر شده است. این تعاریف، عمدتاً به مسائل اقتصادی پرداخته‌اند و تنها در برخی از آنها به مسائل اجتماعی هم توجه شده است و در مواردی نیز آن را با شاخص‌هایش تعریف کرده‌اند و تقریباً همه تعاریف، «منابع» را تابعی از «جمعیت» در نظر گرفته‌اند، نه جمعیت را تابعی از منابع. در این نوشتار، بی‌آن که به ذکر تعاریف بپردازیم، تلاش می‌کنیم تا «جمعیت متناسب» را به درستی تبیین کنیم.

در نگاه نخست، جمعیت متناسب، با دو «متغیر» شناخته می‌شود: یکی منابع موجود و دیگری جمعیت که باید بین این دو، تعادل برقرار کرد و چون منابع موجود بر روی کره زمین، محدود است و افزون بر آن، خارج از اراده ماست، پس باید جمعیت را دست‌کاری کرد و میزان جمعیت را با مقدار منابع، متناسب ساخت و از این طریق، راه توسعه را هموار کرد.

بنابراین، در معادله جمعیت - منابع، متغیر وابسته، همان جمعیت است که باید مقدرات خود را به دست برنامه‌ریزان جمعیتی بسپارد؛ اما این نگاه، یک نگاه ابتدایی به مسئله جمعیت و منابع، محسوب می‌شود؛ چرا که نه جمعیت را به آسانی می‌توان کم و زیاد کرد (چنانچه هند نمی‌تواند از جمعیت خود بکاهد و اروپا نمی‌تواند بر جمعیت خود بیفزاید) و نه منابع را می‌توان به نوع طبیعی‌اش محدود دانست.

منابع بر روی کره زمین، محدود است؛ لکن چه دلیل عقلی، علمی و یا تاریخی بر کمی آن منابع برای بشر می‌توان ارائه داد؟ آیا اساساً همه منابع، شناخته شده‌اند؟ برخی معتقدند که با در نظر گرفتن استعدادهای بالقوه ذخایر فراوان زمین، می‌توان منبع غذایی چهل میلیارد انسان را فراهم آورد. البته استفاده بهینه و معقول و آنچه در اختیار ماست، بحثی دیگر است.

از سوی دیگر، «منابع» صرفاً به «منابع طبیعی» محدود نمی‌ماند و لاقلاً به سه عامل دیگر (مؤثر بر منابع) می‌توان اشاره داشت:

اول، «اختراعات و ورود تکنولوژی» به یک کشور که امکان تولید هر چه بیشتر و بهتر نیازهای انسان را فراهم می‌کند. کشاورزی، یک مثال برای آن است. با ورود تکنولوژی به این عرصه و شروع کشت‌های مکانیزه، محصولات کشاورزی به تولید انبوه می‌رسند و امکان استفاده از این محصولات برای تعداد بیشتری از انسان‌ها فراهم می‌شود.

دوم، عامل دیگر مرتبط با میزان متعادل جمعیت، «فرهنگ و سازمان اجتماعی» هر جامعه است. نمونه آن، فرهنگ مصرف‌گرایی است که از شاخصه‌های مهم جوامع سرمایه‌داری و شبه سرمایه‌داری است. حتی جوامعی که دارای فرهنگ کار و تلاش هستند، وقتی دچار مصرف‌گرایی می‌شوند، جمعیت خود را اضافه می‌بینند. جالب این است که بسیاری از جمعیت‌شناسان، وقتی مصرف‌گرایی را می‌بینند، شاید با نوعی گرنش در برابر غول سرمایه‌داری، اعلام می‌کنند که دچار کمبود منابع هستیم. پس برای توسعه باید جمعیت را کنترل کرد، تا با منابع موجود، تناسب یابد.

این راه، اگرچه در جای خود قابل دقت است، اما به نظر می‌رسد که تنها راه‌حل موجود نیست. یک راه‌حل دیگر نیز آن است که انسان مدرن، کمی از خودخواهی خود و مصرف‌گرایی‌اش بکاهد و حق حیات نسل‌های آتی را از آنها سلب نکند. البته در جوامع امروزی مغرب زمین، مسئله اضافه جمعیت و کنترل آن مطرح نیست؛ زیرا مردم در چارچوب سرمایه‌داری و بر اساس آموزه‌های آن، به درجه‌ای از بلوغ فکری رسیده‌اند که برای ارضای روحیه مصرف‌گرایی خویش، به فرزنددار شدن، به دلیل هزینه‌های فراوانش، بی‌اعتنا شده‌اند. به همین دلیل، برخی از جوامع غربی با کمبود جمعیت و بویژه با پیری جمعیت مواجه‌اند و راهی برای حل آن نیافته‌اند؛ مشکلی که روند توسعه این کشورها را در آینده، با

مشکل جدی مواجه می‌سازد. این یک پارادوکس (تناقض) در سرمایه‌داری است که چون در چرخه «مصرف هر چه بیشتر - تولید هر چه بیشتر» سیر می‌کند، برای باقی ماندن در مسیر توسعه، از یک سو نیازمند جمعیتی فراوان و مصرف‌کنندگانی مطیع است و از سوی دیگر، وقتی مصرف‌کنندگان طعم مصرف‌گرایی را چشیدند، حاضر به تولید نسل بیشتر نیستند. در نتیجه، سرمایه‌داری، عامل پیش برنده خود (یعنی مصرف‌کنندگان) را از دست می‌دهد. برای فرهنگ، به مصرف‌گرایی مثال زدیم و برای سازمان اجتماعی می‌توان به نحوه توزیع منابع در سطح جامعه اشاره داشت. یک مکانیزم عادلانه توزیع، امکان برخورداری جمعیت بیشتری از انسان‌ها را از منابع موجود، فراهم می‌آورد و برعکس، یک توزیع ناعادلانه، تناسب بین جمعیت و منابع را به هم می‌زند. گروه محروم از منابع، به دلیل نداشتن تحصیلات، بهداشت و ... به قدر کافی، نه تنها نمی‌توانند در مسیر توسعه، فعالیت مثبتی انجام دهند، بلکه ضد توسعه می‌شوند؛ چون از یک سو، توان فعالیت ندارند و از سوی دیگر، هزینه‌های سنگین درمان و .. را به کشور تحمیل می‌کنند. سوم، «نیروی انسانی» به عنوان سومین عامل، علاوه بر آن که خود، جزئی از جمعیت است، جزئی از منابع نیز قلمداد می‌شود. انسان‌های نخبه، خلاق، تولیدگر و یا طراح و برنامه‌ریز، با آثار خود می‌توانند بر جمعیت، مؤثر واقع شوند؛ برای مثال، در کشور ما، طرح ضربتی اشتغال، صرف‌نظر از میزان موفقیت آن، طرحی بود که از سوی یک یا چند نفر از برنامه‌ریزان، برای ایجاد ۴۰۰/۰۰۰ فرصت شغلی، در طی یک سال (بیش از آنچه در برنامه پنج ساله سوم در نظر گرفته شده بود)، ارائه شد. این طرح و نمونه‌های آن، اگر با دقت طراحی و اجرا شوند، با هزینه اندک و از طریق ظرفیت‌های متروک مانده جامعه، امکان حرکت بیشتر در مسیر توسعه و خدمت‌رسانی به تعداد فراوانی از جمعیت را فراهم می‌آورند. شاید اغراق‌آمیز نباشد اگر بگوییم که جمعیت یک میلیارد و سیصد میلیونی چین را «طرح» و «برنامه»، اداره و تأمین می‌کند، نه منابع موجود در آن کشور. بسیاری کشورها منابع بیشتری نسبت به چین دارند؛ اما به مراتب سخت‌تر از پرجمعیت‌ترین کشور دنیا خود را اداره می‌کنند.

متوسط رشد سالانه‌ی جمعیت کشور به تفکیک مناطق شهری و روستایی: ۸۵-۱۳۳۵ (درصد)

سال	کل	شهری	روستایی
۱۳۳۵-۷۵	۲/۹۲	۴/۶۶	۱/۴۶
۱۳۳۵-۴۵	۳/۱۳	۵/۱۰	۲/۰۹
۱۳۴۵-۵۵	۲/۷۱	۴/۹۳	۱/۱۱
۱۳۵۵-۶۵	۳/۹۱	۵/۴۱	۲/۲۷
۱۳۶۵-۷۰	۲/۵۰	۳/۴۴	۱/۱۴
۱۳۷۰-۷۵	۱/۴۷	۲/۹۵	۰/۶۴
۱۳۷۵-۱۳۸۵	۱/۶		

مرکز آمار ایران

آمار رشد اقتصادی ایران نیز طی سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۸۵ به طور سالیانه به قرار جدول زیر می باشد.

سال	۱۳۳۹	۱۳۴۰	۱۳۴۱	۱۳۴۲	۱۳۴۳	۱۳۴۴	۱۳۴۵	۱۳۴۶	۱۳۴۷	۱۳۴۸	۱۳۴۹	۱۳۵۰	۱۳۵۱	۱۳۵۲
نرخ رشد اقتصادی	۸/۹	۴/۷	۷/۱	۴/۵	۵/۰	۱۱/۲	۹/۲	۵/۷	۱۰/۳	۸/۸	۸/۷	۲۷/۸	۲۲/۳	۳۴/۹
سال	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶
نرخ رشد اقتصادی	۵۵/۱	۸/۲	۱۴/۲	-۳/۵	-۱۷/۹	۴/۵	-۲۶/۴	-۷/۶	۱۲/۸	۹/۷	-۷/۱	-۱/۶	-۲۰/۳	۱۸
سال	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷	۱۳۷۸	۱۳۷۹	۱۳۸۰
نرخ رشد اقتصادی	-۲۷/۵	۱۱/۹	۲۱/۱	۱۰/۷	۲/۷	۱۹/۳	-۴/۱	۱/۵	۶/۴	-۰/۸	-۴/۳	۱۰/۶	۴/۹	۳/۹
سال	۱۳۸۱	۱۳۸۲	۱۳۸۳	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶								
نرخ رشد اقتصادی	۱۲/۸	۸/۳	۹/۶	۱۱/۶	۶/۷	۹/۱								

بانک مرکزی ایران - <http://www.cbi.ir/simplelist/4454.aspx>

براساس نظریات جمعیت‌شناسان، جامعه‌شناسان توسعه و اقتصاددانان باید مابین رشد جمعیت و رشد اقتصادی رابطه‌ای منطقی و متوازن برقرار باشد. رشد اقتصادی به تعبیر ساده عبارت است از افزایش تولید یک کشور در یک سال در مقایسه با سال گذشته. رشد اقتصادی شاخص مناسبی برای اندازه‌گیری وضعیت اقتصادی یک کشور به شمار می‌رود. براین اساس محققان معتقدند که لااقل باید به ازای هر یک درصد رشد جمعیتی سه درصد رشد اقتصادی وجود داشته باشد. بررسی آمارهای رشد اقتصادی کشور طی ۱۰ تا ۱۵ ساله منتهی به سال ۱۳۸۵ نشان می‌دهد که در کشور به طور متوسط سالانه ۱/۵ درصد رشد جمعیت وجود داشته است. البته رشد جمعیت طی سال‌های ۵۵ تا ۶۵ نزدیک به ۴ درصد بود که پس از اتخاذ سیاست‌های تنظیم خانواده و تحدید موالید به میزان قابل توجهی نرخ رشد جمعیت کاهش یافت. اما توقف یا کاهش رشد جمعیت یکباره اتفاق نمی‌افتند بلکه سالیان دراز طول می‌کشد تا جمعیت کنترل شود. این به معنای این است که هر چند سال یکبار یک موج جمعیتی بر می‌خیزد چون متولدین سال-هایی که رشد بالا بود به سن ازدواج و تشکیل خانواده رسیده و پس از آن تعداد موالید مجدداً افزایش می‌یابد. رشد جمعیت کمک می‌کند تا نیروی انسانی لازم برای کار در بخش‌های مختلف اقتصادی فراهم آید. این در صورتی متناسب و متعادل خواهد بود که به ازای عرضه نیروی کار، تقاضای اشتغال نیز افزایش یابد. به این معنی که تولید و سرمایه‌گذاری نیز در کشور صورت پذیرد. در غیر این صورت افزایش جمعیت صرفاً باعث افزایش بارتکفل و کاهش رفاه اقتصادی خانوارها، کاهش درآمد سرانه و افزایش مشکلات بهداشتی، آموزشی، تفریحی، زیربنایی، مسکن و ... خواهد شد.

۲ - به نظر شما علل و عواملی که موجب توسعه یافتگی برخی کشورها و توسعه نیافتگی برخی

دیگر از کشورها شده است، کدامند. لطفاً دلایل خودتان را با بیان علمی شرح دهید؟

فورتادو در تعریف توسعه‌نیافتگی می‌گوید: توسعه‌نیافتگی وضعیتی است که به دلیل عدم هماهنگی بین عوامل اقتصادی و تکنولوژی کاربردی، امکان استفاده همزمان از سرمایه و نیروی کار در جامعه میسر نیست. (Furtado, 1969: 141) صاحب‌نظران مکتب وابستگی و نظریه نظام جهانی، توسعه‌نیافتگی را وضعیتی دانسته‌اند که ناشی از روابط نابرابر بین کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته می‌باشد. بنابراین توسعه‌نیافتگی را در پیوند با پویش‌هایی که از خارج به کشورهای توسعه‌نیافته تحمیل شده و نمود عینی عنصر وابستگی به نظام سرمایه‌داری جهانی است، در نظر گرفته‌اند. همچنین برخی توسعه‌نیافتگی را عبارت از: عدم توانایی یک جامعه در بکارگیری عقلانیت جمعی در اداره امور خود به شیوه‌های نهادینه ارزیابی نموده‌اند. در این دیدگاه که بیشتر متأثر از ماکس وبر است، بر نقش عقلانیت صوری تأکید می‌شود و اینکه یک جامعه قادر باشد اهداف و وسایل کارآمد و عقلانی برای خود تعریف کند و در کل جامعه نه‌اینه نماید. وبر اعتقاد داشت که در غرب، پروتستانیزم در شکل‌گیری این نگرش عقلانی و حسابگرانه نقش مهمی داشته است و موجب شد تا سرمایه‌داری قبل از سایر مناطق در غرب پا گیرد.

از نگاهی دیگر می‌توان کل رویکردها در خصوص توسعه نیافتگی را در دو دسته جای داد. الف) دیدگاهی که بر نقش عوامل داخلی یک جامعه تأکید دارند و ب) دیدگاهی که بر نقش عوامل بیرونی نظیر استعمار و استثمار و چپاول و نابرابری و ... در توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم تأکید دارند.

همچنین برخی بر نقش عوامل فرهنگی در توسعه نیافتگی تأکید دارند و معتقدند که فرهنگ، ارزش‌ها، باورها، نگرش‌ها و اعتقادات یک جامعه و به تبع آن رفتارها و عادات مردم یک جامعه اگر با ارزش‌های توسعه هماهنگ نباشد، آن جامعه توسعه نخواهد یافت. برخی دیگر بر نقش عوامل اقتصادی در توسعه نیافتگی تأکید می‌کنند و معتقدند که اغلب کشورهای توسعه نیافته از قلت منابع و امکانات طبیعی و مادی رنج می‌برند. منابع طبیعی با آنها سر ناساز داشته، منابع آب در این گونه کشورها کم است و یا از بنیه اقلیمی و طبیعی مناسبی برای کشاورزی، دامداری، صنعت و ... برخوردار نیستند.

رویکرد دیگر بر نقش عوامل سیاسی و دولت‌های متمرکز، قدرتمند و مستبد پافشاری می‌کنند که تدبیر و درایت کافی در اداره جامعه نداشته و فساد اداری و سیاسی از یکسو و ناامنی و فرار منابع و سرمایه‌ها، عدم مشارکت و انزوای مردم در بهبود امور جامعه و ... را از سوی دیگر بدنبال داشته که همگی از پیامدهای این تمرکز سیاسی بوده و لذا توسعه‌نیافتگی را بدنبال داشته است.

۳ - مفهوم عصبیت را از دیدگاه ابن خلدون تعریف کنید. وجوه مختلف آنرا توضیح دهید و

کارکردهای اصلی آن را از نظر مدیریت اجتماعی روشن سازید؟

مفهوم «عصبیت» که نظریه‌ی معروف ابن خلدون است، نقشی اساسی در دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی او دارد و از نظر وی، اساس تاریخ و محور تحول اجتماعی است. در دیدگاه ابن خلدون اصطلاح «عصبیت» به معنای پیوند و پیوستگی و از «عصبه» به معنای اقارب [نزدیکان و خویشان] آدمی از جانب پدر، مشتق شده است و مراد از آن، دفاع مردم از حریم قبیله و دولت خویش است. واژه‌ی «عصبه» در چهار آیه قرآن آمده و در همه‌ی این موارد به معنای گروهی که توسط یک عامل، به هم سخت پیوند زده شده و مستحکم گردیده‌اند، می‌باشد.

ابن خلدون دیدگاهی تکاملی و در عین حال ضد شهری دارد، وی عصبیت را روحیه‌ی ستودنی متعلق به زندگی بادیه‌نشین می‌شمارد که موجب انسجام، وحدت و همبستگی بادیه‌نشینان است. آنها را به کار و تلاش و تولید و می‌دارد در حالی که زندگی شهری افراد را رفاه‌زده و سست می‌نماید و عصبیت را از آنها سلب می‌کند تا جاییکه زمانی



فرا می‌رسد که دیگر شهرنشینان قادر به دفاع از خود در برابر تهاجم اقوام بیگانه نیستند و به ناچار تسلیم می‌شوند و اینگونه تطور شهرنشینی آغاز می‌شود و عده‌ی جدیدی از بادیه‌نشینان فاتح بر شهر حاکم می‌شوند. اما آنها هم پس از سه نسل زندگی در شهر عصبیت خود را از دست داده و رفاه زده، تنبل و سست می‌شوند.

عصبیت منشأ فطری دارد و در نتیجه، یک موضوع طبیعی است. با این وصف، ابن خلدون در پاسخ به این سؤال که عصبیت چگونه شکل می‌گیرد و یا چه چیزهایی موجب پیدایش عصبیت می‌شود، به عناصر ذیل اشاره می‌کند:

- پیوندهای فAMILI و خویشاوندی؛

- هم پیمانی و هم سوگندی؛

- دین و مذهب مشترک؛

- اجداد یا اصل و نسب واحد؛

- محیط و شرایط سخت جغرافیایی.

تعصب نژادی، احساس برادری، وطن‌خواهی و در یک کلمه، عصبیت در مردم بادیه‌نشین افزون‌تر و به همین دلیل، همبستگی و طول عمر سیاسی آنان بیش‌تر است.

ولی هرگاه یکی از قبایل به تشکیل دولت بپردازد، به تدریج عصبیت خویش را از دست می‌دهد و سرانجام مرگ، دولتش را فرا می‌گیرد؛ زیرا محیط و نظام شهر، که دولت در آن تشکیل می‌شود و تداوم می‌یابد، از عصبیت کمی برخوردار است. حتی اگر دولت به عمران و آبادانی شهرها همت گمارد، تقویت و تحکیم دولت فراهم نمی‌آید، بلکه هر قدر عمران و آبادانی شهرها بیشتر شود، از میزان همبستگی، هماهنگی و تجانس (عصبیت) انسان‌ها می‌کاهد و دولت را به مرحله‌ی نیستی نزدیک‌تر می‌سازد.

علاوه بر تأسیس دولت، که به زوال عصبیت کمک می‌کند، شهرنشینی نیز به زندگی مصرفی و نیز به نابودی عصبیت مدد می‌رساند. همچنین نابودی دین و اخلاق به حیات عصبیت خاتمه می‌دهد و رواج استبداد، مرگ تمدن‌ها و عصبیت‌ها را فراهم می‌آورد. همچنین انتقال و یا تبدیل زندگی دامداری به کشاورزی، به زندگی عصبیت پایان می‌بخشد و مالیات ستاندن منجر به زبونی، خواری و گسستن منشأ عصبیت می‌شود و اختلاط و آمیختگی تازیان با ملل غیر عرب به تباهی عصبیت می‌انجامد؛ یعنی: همان عصبیتی که موجب پیوند فرد با دیگران، مایه‌ی انسجام درون‌گروهی و باعث تسلیم ناپذیری، اتحاد قومی و دینی مردم شده بود، به یکی از شکل‌های مذکور فرو می‌ریزد. بنابراین، خصوصیات عصبیت را می‌توان این‌گونه جمع‌بندی کرد:

عصبیت از نظر ابن خلدون، نیرویی طبیعی همانند دیگر نیروهای طبیعی است. (مقدمه، صص ۳۱۰ و ۳۰۹) منشأ آن خویشاوندی و اموری مشابه آن است. عصبیت تنها یک امر مبتنی بر نسب خونی - وراثتی نیست، بلکه این نسبت باید از طریق مکانیزم‌هایی نظیر عین مشترک اجتماعی ظاهر شده باشد. عصبیت با محیط جغرافیایی، نظام اقتصادی و اعتقادی، رابطه متقابل دارد. هرچند، هیچ یک از این عوامل، منشأ مستقلی برای عصبیت نیستند، بلکه در شدت و ضعف آن مؤثرند. عصبیت را در جوامع مختلف می‌توان یافت. هرچند عصبیت قبایل بادیه‌نشین از دیگر عصبیت‌ها قوی‌تر است، اما این بدان معنا نیست که در جوامع شهری عصبیت نمی‌تواند وجود داشته باشد. عصبیت نیروی محرکی است که انرژی ضروری تغییرات اجتماعی، بویژه تغییرات سیاسی را تأمین می‌کند.

نگاهی به شرایط اجتماعی عصر ابن خلدون نشان می‌دهد که ضعف و انحطاط سراسر سرزمین‌های اسلامی و بخصوص شمال آفریقا که ابن خلدون در آنجا می‌زیسته را فراگرفته و دنیای اسلام هر روز، شاهد تحولات و تغییرات شدید سیاسی و نظامی بوده است. همین مشکلات، عامل تحریک ابن خلدون برای مطالعه علمی جامعه و علاقه و توجه وی به نظم و یافتن راه حلی برای نابسامانی‌های اجتماعی دوران خود می‌تواند باشد. وی عصبیت و همیت قومی را، که در این دوران به ضعف گراییده بود، به عنوان کلید تحلیل خود به کار گرفت و تمام مباحث بعدی وی، حول این مفهوم می‌گردد. در تفسیر نظریات ابن خلدون عده‌ای، عصبیت را با مفهوم انسجام در جامعه‌شناسی یکی دیده‌اند (آزاد ارمکی،

۱۳۷۶، ص ۳۱ و تنهایی، ۱۳۷۶ ص ۴۶). ابن خلدون در طرح نظریه انسان اجتماعی و این که انسان بایستی در اجتماع زندگی کند، با توجه به مفهوم عصبیت، به عنوان عامل همبستگی و روح جمعی به طرح دیدگاه‌های خود در مورد انسجام و وفاق اجتماعی می‌پردازد. طبیعت تجاوزپیشه انسان‌ها، باعث تضاد بین آنها می‌گردد. تضاد درون گروهی، روابط داخلی یک قبیله را در نهایت منسجم می‌کند، به شکلی که تابعیت یک قدرت مافوق را براساس ضرورت بپذیرند.

۴ - ویژگی‌های طبقه متوسط جدید را در ساختار کنونی جامعه ایران تجزیه و تحلیل کنید و جایگاه آن را مشخص سازید؟

رشد نظام اداری، نیاز روزافزون به تکنسین‌ها و مدیران در همه سطوح چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی و گسترش سریع سوادآموزی به سبک غرب از اوایل دوره پهلوی منجر به پیدایش طبقه متوسط غیرسرمایه‌دار شد که شامل صاحبان حرفه‌های آزاد، کارمندان دولتی، پرسنل نظامی، کارمندان اداری و تکنسین‌های بخش خصوصی و روشنفکران بودند. اعضای این طبقه کنشگران اصلی در ایجاد و نوسازی حکومت در دوران پهلوی بودند. با این حال فقدان فرصت برای مشارکت سیاسی معنادار به خصوص در دو دهه آخر حکومت پهلوی موجب دل‌سردی، نارضایتی و در نهایت، مخالفت فعالانه با رژیم در بین بسیاری از اعضای این طبقه شد. (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۸۶) با کوشش‌های رضا شاه در توسعه ارتش مدرن و نظام اداری متمرکز کارآمد، طبقه متوسط جدید در ایران امکان ظهور یافت. رهبری ارتش نوین که در ابتدا شامل عناصری از قزاق‌های تعلیم یافته روسی و ژاندارم‌های سوئدی می‌باشد، به افسران بومی واگذار شد.

هرسال دسته‌هایی از جوانان ایرانی برای آموزش به آکادمی‌های نظامی اروپا اعزام می‌شدند. افسران ارتش در دوره رضا شاه واجد منزلت اجتماعی بالایی بودند و به همین دلیل به بخش صاحب امتیازی از طبقه متوسط جدید در ایران تبدیل شده بود. (همان) علاوه بر آن رشد کارمندان اداری و خدماتی نیز در این دوره بسیار محسوس بود و موجب گسترش طبقه متوسط جدید گردید. طبقه متوسط جدید در دوره پهلوی با حکومت سازگار بود، به خصوص در دوران سلطنت رضا شاه، اغلب اعضای این طبقه، آمال و منافع مادی خود را با برنامه‌های سکولاریسم و مدرنیسم شاه پیوند زدند. با این حال از دیدگاه سیاسی به طبقه متوسط جدید فرصت‌های چندانی برای مشارکت معنی‌دار داده نشد. از همین رو این طبقه به تدریج ساز مخالفت با نظام سیاسی را کوک کرد و به تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی و روشنفکری در مخالفت با رژیم همت گمارد.

طبقه متوسط جدید با واژه‌های زیر مترادف است که هر کدام برخی از ویژگی‌های آن را بیان می‌کند:

۱ - حرفه‌ای ۲ - بوروکرات ۳ - تحصیل کرده ۴ - روشنفکر

مفهوم حرفه‌ای بر داشتن اطلاعات وسیع و پیچیده مهارت، در سطح مطلوب، دقت و سازمان خاص دلالت دارد. اعضای حرفه‌ای، قدرت خود را از مهارت و استعداد کسب می‌کنند تا مالکیت.

بوروکرات (دیوان‌سالار) یا کارمند براین دلالت دارد که اعضا فاقد مالکیت بوده و دارای قدرت اداری و سیاسی هستند. آنها به لحاظ برخی مهارت‌های تکنیکی، بخش مهم دستگاه دولتی را تشکیل می‌دهند.

تحصیل‌کرده یا روشنفکر، در اینجا منظور کسی است که دارای تحصیلات عالی جدید است. اصطلاح روشنفکر دربرگیرنده کسانی است که کار بدنی و عضلانی نمی‌کنند، بلکه کار فکری می‌کنند. بنابراین صاحبان مشاغل روشنفکری آنهایی هستند که در زمینه‌های هنری، فرهنگی، سیاسی، آموزشی و علمی فعالیت دارند. (توسلی، ۱۳۸۰: ۱۵۹)

در یک مرحله تاریخی طبقه متوسط در ایران، در حد یک مقوله جامعه‌شناختی جهت معرفی افرادی با منبع درآمد مشابه، مقدار عایدات مشابه، میزان نفوذ همسان و شیوه زندگی همانند به کار می‌رفت. به تعبیر مارکس طبقه متوسط در این دوران در حد «درخود» اما «نه هنوز برای خود» مطرح بود، زیرا در این شرایط طبقه متوسط محصول مناسبات



مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سنتی بوده که در کنار سه طبقه دیگر یعنی طبقه بالای زمین‌دار، طبقه کارگران مزدبگیر شهری و رعایای روستایی در چارچوب جامعه سنتی حضور داشتند. در این دوران طبقه متوسط عمده شامل بازرگانان شهری، کسبه و پیشه‌وران و صنعتگرانی بود که به دلیل علایق مذهبی با روحانیت در همه سطوح علمی، تبلیغی و آموزشی در ارتباط مستقیم قرار داشت و بخشی از هویت خود را از همین ناحیه به دست می‌آورد. در ادامه، تحولات سیاسی- اجتماعی وسیع در گستره کشور به تدریج بسیاری از مناسبات سنتی را متحول ساخت. شکل‌گیری نظام آموزشی و دانشگاهی نوین در نیم قرن اخیر، استقرار نظام اداری و سیستم بوروکراتیک مدرن، تشکیل ارتش مدرن، ارتقای سطح کیفی زندگی شهری و فضای فرهنگی جدیدی که از ارتباط و تعامل با دنیای غرب به وجود آمد، ایران را در پروسه نوسازی و جهش به یک مرحله تاریخی جدید وارد کرد. بالطبع بسیاری از عرصه‌های زندگی اجتماعی جامعه ایرانی از وضعیت جدید متأثر بود و برهمین اساس طبقه متوسط سنتی نیز دچار تحول شد به گونه‌ای که، روشنفکری، تحصیلات عالی، خودآگاهی مدرن، روحیه انقلابی و مشارکت‌جویانه بخشی از هویت جدید این طبقه شد. به تدریج اقشار و گروه‌هایی مانند روحانیون، روشنفکران، صاحبان حرفه و کسبه اهل بازار، پزشکان، معلمان، مهندسان، استادان و دانشجویان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران همگی بخشی از پیکره فعال طبقه متوسط جدید شدند.

از زمانی که دولت مدرن در ایران تشکیل شد و نهادهای سیاسی، فرهنگی و اداری متحول گردید و نوسازی در همه عرصه‌ها وجه همت دولتمردان قرار گرفت به جای طبقه متوسط سنتی بیرون از دولت، طبقه‌ای شکل گرفت که فارغ از مناسبات سنتی قدرت دارای جایگاه ویژه‌ای شد. تحصیلات عالی دانشگاهی دانش بوروکراتیک، آشنایی با فلسفه‌های غربی، رهایی از جزم‌اندیشی دینی، در اختیار گرفتن ابزار و حوزه‌های تخصصی از خصایص این طبقه است. تعیین دقیق آغاز این طبقه کار مشکلی است، اگرچه نگارنده با تسامح آغاز دهه چهل را زمان شروع طبقه متوسط جدید می‌داند مع‌الوصف برخی آغاز مشروطیت را در این مورد پیشنهاد می‌کنند. این گروه معتقدند برای اولین بار جامعه ایرانی حقوق و نهادهای مدنی مدرن نظیر قانون و پارلمان، انتخاب، آزادی و مطبوعات و... را پذیرفت و برای اولین بار طیف‌های روشنفکری و روحانیت در چارچوب احزاب مدرن وارد رقابت سیاسی شدند و در نقش طبقه متوسط ظاهر گردیدند. اما به نظر می‌رسد نهضت مشروطه تا سال‌های بعد نتوانست بافت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سنتی را متحول کند. در دوره رضا شاه طبقه متوسط و فضای عمومی جامعه ایران در چارچوب سنت مفهوم پیدا می‌کند و در این دوره نهادهای مدنی مدرن در جامعه شکل می‌گیرد. در این زمان سیستم آموزشی و اداری کشور نیز متحول می‌شود. همچنین ارتش مدرن شکل گرفته و گروه‌ها و اقشار اجتماعی هویت پیدا می‌کنند و طبقه جدیدی مشتمل بر کارگزاران دولت، روزنامه‌نگاران، مهندسان، پزشکان و سایر گروه‌های تحصیل کرده به وجود می‌آید و روند مدرن‌سازی با الگوی غربی در بخش‌های مختلف جامعه آغاز می‌شود. اما در پاسخ به این سؤال که آیا طبقه متوسط جدید با روی کار آمدن رضاخان به وجود آمد، ممکن است گفته شود؛ به رغم نهادسازی عمومی و مدرن‌سازی دولت، این طبقه، پیوند خود را با فرهنگ سنتی حفظ کرده و بنیادهای ارزشی و هنجارهای اجتماعی سنتی سلطه خود را از دست نداده بود. بنابراین طبقه متوسط هنوز به معنای واقعی مدرن نشده بود، اما نهادسازی رضاشاه و تجربه بیش از ده سال آن در دوره محمدرضا پهلوی، ساخت قدرت و نهادهای سیاسی و مناسبات اجتماعی در این دوره مبتنی بر دولت مدرن بود و طبقات اجتماعی با انگاره‌های جدید سامان یافته و با فاصله گرفتن از بنیادهای سنتی به تدریج در مسیر غرب‌گرایی گام برداشت. بنابراین پروسه شکل‌گیری طبقه متوسط جدید در ایران را می‌توان از نهضت مشروطیت دانست که در یک فرآیند تکاملی در جریان انقلاب اسلامی به اوج خود رسید. پیش از مشروطه هیچ اثر ملموسی حاکی از تحول در سنت‌های فرهنگی، اجتماعی و طبقاتی دیده نمی‌شود و ارتباطات با غرب محدود و پراکنده است. در حالیکه همزمان با مشروطه، ارتباطات با خارج بیشتر می‌شود و تحصیل‌کردگان از فرنگ باز می‌گردند. در جنبش سیاسی مشروطه نشانه‌هایی از تحول در رفتار سنتی آغاز می‌شود. این تحولات در عصر رضاشاه به رسمیت شناخته شده و نهادینه می‌گردد. در ادامه برخی دگرگونی‌های قابل توجه در ساختار و آرایش طبقات اجتماعی ایران روی می‌دهد. یکی از این

دگرگونی‌ها گسترش روشنفکران به سوی طبقه متوسط حقوق‌بگیر و در نتیجه ظهور این طبقه در صحنه اجتماعی و سیاسی ایران بود. طبقه متوسط جدید با اقدامات رضاشاه به منظور توسعه یک ارتش نوین و یک نظام اداری کارآمد و متمرکز به وجود آمد. رشد دیوانسالاری و تقاضای روز افزون برای متخصص و مدیر در سطوح گوناگون بخش‌های عمومی و خصوصی و گسترش سریع آموزش به سبک غربی، منجر به پیدایش طبقه متوسط غیر کارفرما، شامل متخصصان آزاد، کارمندان، پرسنل نظامی، شاغلان یقه‌سفید و متخصص در بخش خصوصی و روشنفکران گردید. بعضی از نویسندگان براین باورند که گسترش نفوذ غرب از یک طرف و رشد سریع آموزش و پرورش و سیستم بوروکراسی از طرف دیگر، عوامل اساسی سامان یافتن طبقه متوسط جدید در ایران بوده است و در مقابل اعضای این طبقه کارگزاران اصلی دولت‌سازی و عاملین جریان نوسازی در این دوره بوده‌اند، به طوری که شاید به جد بتوان ادعا کرد فرآیند نوسازی در ایران با نقش کاربردی این طبقه مقارن بوده است. جیمز بیل در کتاب «سیاست‌های ایران؛ گروه‌ها، طبقات و نوگرایی» طبقه متوسط جدید را مرکب از افرادی می‌داند که قدرتشان به موفقیت شغلی متکی است و در جریان تحصیلات جدید مهارت‌هایی کسب کرده و به کار می‌برند. وی با تعریف فوق اعضای تحصیلکرده و مؤسس دانشگاه تهران را مرکز ثقل طبقه متوسط جدید در ایران به حساب می‌آورد. او خصایص اساسی این طبقه را در ایران چنین بیان می‌کند:

۱- اعضای بخش رو به رشد این طبقه از پذیرش مناسبات سنتی قدرت که جامعه ایرانی را زیرسلطه دارد، روی گردانند.

۲- اعضای روشنفکر دارای تحصیلات عالی بوده و یا در مراحل کسب آن هستند.

۳- قدرت اعضای این طبقه اصولاً از مهارت و فنونی ناشی می‌شود که در نتیجه تحصیلات رسمی کسب کرده‌اند.

۴- اعضای طبقه متوسط جدید در سطوح مختلف با افکار و فلسفه‌های غربی آشنا هستند.

۵- اعضای این طبقه از هر نوع جزم دینی یا پرسش کورکورانه تاریخ گذشته آزادند.

جلال آل احمد نیز در کتاب غربزدگی طبقه متوسط جدید را در محدوده روشنفکران ارزیابی می‌کند. با چشم‌پوشی از قلمروی عینی دقیق این طبقه به نظر می‌رسد که نقطه اساسی تحولات نیم قرن اخیر جامعه ایرانی بر محور و کارگردانی این طبقه به انجام رسیده است. در خصوص انقلاب اسلامی که همه اقشار و طبقات جامعه در آن سهیم بودند، شاید این استثنا را بتوان پذیرفت که نوعی توافق ضمنی و همکاری عملی بین طبقه متوسط سنتی و مدرن، موجب تحقق آن گردید.



پاسخ تشریحی سؤالات حوزه‌های جامعه‌شناسی - سال ۱۳۸۲

۱ - با توجه به روند رو به‌رو شدن جوانان در ساختار جمعیت ایران، ضمن تحلیل جمعیت‌شناختی

این پدیده، پی‌آمدهای اقتصادی و اجتماعی آن را در ۲۰ سال آینده توضیح دهید؟

ساختار جمعیت کشور در شرایط کنونی ساختار جوانی است. بر اساس سرشماری سال ۱۳۸۵ در اکثر استان‌های کشور ساله کشور یعنی ۱۵۶۴ تا ۲۵ درصد از کل جمعیت کاهش یافته و جمعیت ۱۵ سال به حدود نسبت جمعیت زیر ۷۰ درصد از کل جمعیت رسیده است. این تحول جمعیتی نشانگر این است که ۶۰ تا جمعیت در سن فعالیت به حدود در دهه جاری و آینده نسبت جمعیت در سن کار و فعالیت به بالاترین سطح خود در تاریخ جمعیتی کشور خواهد رسید.

جمعیت‌شناسان، این افزایش جمعیت در سنین فعالیت در اثر انفجار موالید در دهه‌های پیشین را فرصت جمعیتی یا پنجره جمعیتی^۱ نام‌گذاری کرده‌اند و از آن به عنوان یک امتیاز جمعیتی برای دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی در کشورهای در حال توسعه یاد کرده‌اند. این در حالی است که برخی جوانی جمعیت را به عنوان یک معضل اقتصادی و اجتماعی مطرح نموده و بیشتر به مشکلات اجتماعی و اقتصادی ناشی از انباشت جمعیت در سنین جوانی و فعالیت نگریسته‌اند. در صورتی که تجربه برخی از کشورها نشان داده است که انباشتگی جمعیت در سنین جوانی نه تنها یک تهدید نیست، بلکه فرصتی برای توسعه اقتصادی اجتماعی است.

برخی از جمعیت‌شناسان اقتصادی مانند بلوم و ویلیام که به بررسی تأثیر ساختار سنی جمعیت بر رشد اقتصادی پرداخته‌اند، دریافته‌اند که بین یک چهارم تا دو پنجم معجزه اقتصادی آسیای شرقی مربوط به پنجره جمعیتی آن کشورها بوده است.

یکی دیگر از شاخص‌هایی که می‌توان به کمک آن سهم جمعیت فعال را به غیر فعال مشخص کرد، «نسبت وابستگی» است. نسبت وابستگی برابر با عدد یک، بهترین وضعیت برای یک کشور است که بستر را برای یک توسعه آهسته و پیوسته فراهم می‌کند. نسبت وابستگی برای ایران در سال ۱۳۶۵ (که رشد جمعیت در نقطه اوج خود قرار داشت) ۱/۶ بود. هر چه این مقدار، بیشتر افزایش یابد، به معنای آن است که جمعیت افراد در سن غیرفعال (زیر ۱۵ و بالا ۶۴ سال) از افراد در سن فعالیت (۱۵ - ۶۴ سال) بیشتر است و این یعنی تحمل هزینه‌های جاری اضافی‌تر از سوی افراد فعال کشور و در نتیجه، سخت‌تر شدن سرمایه‌گذاری برای توسعه است.

در این جا نکته‌ای حائز اهمیت وجود دارد؛ جامعه‌ای که این هزینه اضافی‌تر را تحمل می‌کند، اگر استراتژی منطقی و بومی توسعه را تعریف کرده باشد و بر آن اساس، این نیروها را آموزش دهد و متناسب با آموزش، شغل‌های مناسب در اختیارشان قرار دهد، وقتی افراد غیرفعال، وارد سن فعالیت می‌شوند، لشکر گسترده‌ای از نیروی کار فعال در اختیار خواهد داشت، به گونه‌ای که سرعت توسعه را به شدت افزایش می‌دهد. جمعیت جوان در کشور ما امروزه همین وضعیت را دارد. این جمعیت، یا فرصتی ایده‌آل برای یک توسعه سریع است (چیزی که ژاپن پس از جنگ جهانی نیز آن را تجربه کرد) و یا مانعی برای توسعه. نتیجه اینکه پس از یک رشد سریع جمعیت در دهه ۶۰ شمسی در کشور ما، به دلیل برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته و برخی امور دیگر، امروزه نرخ رشد، نسبت به گذشته کاهش یافته است؛ لیکن کاهش نرخ رشد جمعیت، اگر مسیری پیش رونده داشته باشد، پس از مدتی، غیرقابل پیشگیری می‌شود و یا با سختی فراوان می‌توان آن را متوقف کرد. در این صورت، در سی - چهل سال آینده، جوانان امروز (که تعداد فراوانی از جمعیت را شامل می‌شوند)، به دوران پیری می‌رسند و کشور را دچار یک جمعیت پیر می‌کنند، بی‌آن که یک نسل کافی را

¹ - Demographic Window

جایگزین خود ساخته باشند؛ مشکلی که امروزه ژاپنی‌ها، اروپایی‌ها و همچنین امریکایی‌ها با آن مواجه‌اند و آن را چون سنگی بزرگ بر سر راه توسعه خویش مشاهده می‌کنند، بی‌آن که شیوه‌ای مناسب برای کنار زدن آن یافته باشند.

۲- طبق نظر برخی از جامعه‌شناسان «در اروپا دولت کمابیش وابسته به منافع طبقات اجتماعی و نماینده این منافع بود» «برعکس در ایران عموماً طبقات اجتماعی به دولت وابسته بودند و جایگاه طبقاتی قشرهای بالاتر در وابستگی به دولت مرکزی شدت بیشتری می‌یافت» فرضیه

بالا را تجزیه و تحلیل کرده و با ارائه مثال‌های تاریخی مورد ارزیابی قرار دهید؟

تفاوت عمده‌ای که بین ایران و اروپا در نظام قشربندی، شهرنشینی، تولید اقتصادی و نظام سیاسی عنوان می‌شود، عمدتاً در وابستگی اقتصادی طبقات مختلف جامعه به دولت مرکزی و مستقل بودن نظام اقتصادی در اروپا از دولت است. عمده‌ترین دلیل این تفاوت در قلت منابع آب در ایران ذکر شده است. مارکس و انگلس و همچنین کارل ویتفولگ نظریه شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی را مطرح نموده‌اند. این نظریه بیان می‌کند که در ایران و کشورهای دیگر خاورمیانه که از مشکل کم آبی در رنج بودند، مالکیت زمین فاقد اهمیت بوده، بلکه سامان دادن به مسئله آب از اهمیت حیاتی برخوردار بوده است و چون این امر به دلیل نیاز به سرمایه‌گذاری و مدیریت سیاسی مقتدر از عهده مردم بر نمی‌آمده لذا دولت‌های مقتدر این وظیفه را برعهده داشتند. همین امر موجب سیادت دولت بر طبقات اجتماعی مختلف می‌گردید. دولت‌های مرکزی قادر بودند زمین‌ها را به هر کس می‌خواستند واگذار نمایند و یا از چنگ صاحبانشان خارج کنند. در این جوامع از جمله ایران مالکیت واجد اهمیت نبود. به علاوه نظام‌های سیاسی که در ایران شکل می‌گرفتند، شهرها را نیز برپا می‌کردند. شهرها عمدتاً محل تجمع و سکونت مقامات سیاسی و نظامی بوده و اکثر مشاغل شهری عهده‌دار انجام وظایف حکومتی یا ارائه خدمات به آنها بودند. لذا اقشار ساکن شهر وابسته به دولت بودند. زارعان نیز که عمدتاً رعیت بودند و بر سر زمین ارباب کار می‌کردند. زمین‌داران بزرگ نیز می‌بایست، بخشی از عواید حاصل از مزارع خود را در اختیار دولت قرار می‌دادند. از این رو طبقات مختلف اجتماعی در ایران وابسته به حکومت بودند. در اروپا مشکل کم آبی وجود نداشت. فئودال‌ها هم ساکن شهرها نبودند، بلکه در داخل مزارع خود زندگی می‌کردند. شهرها عمدتاً سکونتگاه پیشه‌وران و تجار بود که به تجارت مازاد کشاورزی و تولیدات دستی مبادرت می‌کردند. در حالیکه در شهرهای ایران زمین‌داران بزرگ ساکن شهرها بودند و در داخل مزارع زندگی نمی‌کردند. در اروپا فئودال‌ها از نیروی نظامی مستقلی برخوردار بودند که در هنگام هجوم دشمنان خارجی از آنها دفاع می‌کرد و همچنین در ائتلاف با دیگر قوای داخل کشور می‌توانستند به یاری دولت در دفاع از کشور آن را بکار گیرند. از این رو دولت وابسته به طبقات بود، چون هم از نظر مالی و هم از نظر نیروی نظامی و هم از نظر مشروعیت می‌بایست، از جانب اشراف و زمین‌داران بزرگ حمایت می‌شد. در حالی که در ایران دولت‌ها هیچگاه خود را نیازمند و محتاج حمایت طبقات مختلف اجتماعی نمی‌دانستند.

۳- شاخص‌های عمده توسعه نیافتگی، جوامع گذار، در حال توسعه و توسعه یافته را در مقایسه

با یکدیگر به صورت متمایز و مشخص توضیح دهید؟

در اغلب نگرش‌های پوزیتیویستی و رویکردهای کمی در علوم اجتماعی به ویژه در حوزه اقتصادی از شاخص‌هایی همچون درآمد ملی، درآمد سرانه، تولید ناخالص داخلی، تولید ناخالص ملی، تقاضا و نظایر آن برای سنجش توسعه‌یافتگی کشورها استفاده می‌شد، اما انتقادات گسترده به کارایی این شاخص‌ها نشان داد که باید در اندازه‌گیری درجه توسعه‌یافتگی کشورهای مختلف از شاخص‌های جامع‌تر، معتبرتر و پایاتری استفاده کرد.

به عنوان مثال درخصوص درآمد، این انتقاد مطرح است که چگونه می‌تواند ملاک مناسبی برای سنجش تقاضا باشد، در حالی که توزیع آن نابرابر است. به علاوه تا چه اندازه تقاضا در کشورهای مختلف به‌ویژه جامعه ایران عینی است.